

سیاست صلح‌طلبی صفویان در برابر دولت عثمانی در سده دهم هجری (با تکیه بر متن مکاتبات و نقش مذهب بر این سیاست)

جهانبخش ثواقب، استاد گروه تاریخ دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول)*
انور خالندی، استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات سنندج
فرهاد پروانه دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه لرستان

چکیده

یکی از جنبه‌های مهم روابط صفویان و عثمانی در کنار حالت دشمنی و ستیزه‌جویانه، روابط مسالمت‌آمیز بود که از آن به صلح‌طلبی یا صلح‌دوستی نیز تعبیر می‌شود. در اندیشه سیاست خارجی صفویان، صلح بر جنگ مقدم بود و سیاست نظامی، مبتنی بر ضرورت‌هایی بود که رخ می‌داد. هدف اصلی این مقاله، بررسی سیاست صلح‌طلبی صفویان در سده دهم هجری/شانزدهم میلادی در برابر دولت عثمانی و علل آن، با تکیه بر متن مکاتبات و معاهدات سیاسی طرفین و نقش مذهب بر این سیاست است که به‌روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که دولت صفوی به‌عنوان یک دولت اسلامی با ایدئولوژی شیعی، مبنای روابط خارجی خویش را با همسایگان (به‌ویژه دولت عثمانی) براساس اصل صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و نیز پای‌بندی به قراردادهای پیمان‌های منعقد شده با آن‌ها گذاشت و تا زمانی که ضرورت نداشت به جنگ مبادرت نمی‌ورزید. این سیاست صلح‌دوستی صفویان، متأثر از آموزه‌های دینی در ضرورت رابطه صلح و دوستی میان مسلمانان و وفای به عهد و پیمان بود و البته واقعیت‌های پیرامونی و توان و امکانات موجود آنها در اتخاذ این رویکرد مؤثر بوده است.

واژگان کلیدی: صفویه، عثمانی، صلح‌طلبی، مکاتبات، معاهدات سیاسی، روابط خارجی.

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۰۷

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۵/۰۱

*E-mail: Jahan_savagheb@yahoo.com

مقدمه

دوره صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵ ق / ۱۵۰۱-۱۷۲۲ م) در تاریخ ایران نقطه عطفی در روابط خارجی این کشور به‌ویژه در سطح بین‌المللی به‌شمار می‌آید. در این زمان، با توجه به تحولات پدیدآمده در مغرب‌زمین و نیاز کشورهای غربی، هم‌چنین چالش‌های صفویه با همسایگان، امکان ارتباطات بین‌المللی گسترده‌ای فراهم آمد و در پی آن، دولت صفوی ناچار شد به تنظیم این گستره جدید از روابط روابط اقدام کند. در این میان، مناسبات بین دولت صفویه و عثمانی، همسایه قدرتمند در غرب ایران، بیشتر از سایر حکومت‌های همسایه بود. مناسبات ایران و عثمانی گاه دوستانه و گاه همراه با کشمکش بود؛ که نقش و تأثیر مذهب بر این روابط سیاسی حائز اهمیت است. یکی از سیاست‌های مهمی که بیشتر شاهان صفویه در روابط با دولت‌های دیگر از آن بهره بردند، سیاست صلح و دوستی بود. در سده دهم هجری/شانزدهم میلادی، با وجود جنگ‌های متعددی که بین صفویه و همسایگان، به‌ویژه دولت‌های عثمانی و اوزبکان رخ داد و صفویان برای حفظ جغرافیای سیاسی قلمرو خویش، در عرصه تکاپوهای نظامی وارد می‌شدند، اما به سیاست گرایش به صلح و رابطه مسالمت‌آمیز و حسن‌هم‌جواری نیز به‌عنوان یک راهبرد دفاعی توجه داشتند. در برابر سیاست اوزبکان که ادعای وراثت چنگیزی را درباره ایران مطرح می‌کردند و تهدید به لشکرکشی علیه «اسماعیل داروغه» داشتند و عثمانیان که طرح جانشینی خلافت عباسی و ادعای حاکمیت و تصرف ایران را مطرح می‌کردند، صفویان چنین اندیشه‌ای را نسبت به همسایگان مطرح نکرده‌اند. این امر به‌طور مشخص از مفاد مکاتبات و معاهدات سیاسی این دوره و نیز رفتار سیاسی صفویان در تلاش برای برقراری صلح و تأکید بر دوام و استحکام معاهدات منعقد بین ایران و همسایگان، آشکار است. تلاش صفویان پس از تشکیل دولت، تثبیت مرزهای کشور در محدوده جغرافیای سیاسی موجود بوده که از رود جیحون در شرق تا بین‌النهرین و بغداد در غرب و از کرانه دریای خزر و بخشی از قفقاز جنوبی (شروان، چخورسعد=ایروان و قراباغ) در شمال تا کرانه‌های شمالی خلیج فارس گسترده‌ای داشت. درگیری‌های نظامی شاهان صفوی با همسایگان، عثمانی، اوزبک و گورکانی، حفظ و دفاع از سرزمین، بیرون راندن نیروهای مهاجم همسایه از مناطق اشغالی و عملیات درون‌مرزی به‌قصد بازدارندگی از یورش و تهاجم نیروهای این دولت‌ها به درون قلمرو صفوی بوده‌است و پس از پاک‌سازی مهاجمان و تثبیت مرزها، اقدامی در جهت تجاوز به قلمرو همسایگان انجام نمی‌دادند. صفویان در تکاپوهای نظامی، به عملیات برون‌مرزی به‌قصد براندازی دولت‌های همسایه، حتی در شرایطی که آن دولت‌ها در ضعف یا پریشانی اوضاع داخلی بودند، برنیامدند.

هدف اصلی این پژوهش، بررسی سیاست صلح و دوستی میان صفویان و عثمانی، با تکیه بر متن مکاتبات و معاهدات سیاسی طرفین و تأثیر مذهب بر این سیاست، در محدوده زمانی سده ۱۰ ق/۱۶ م، از زمان شاه اسماعیل یکم (حک ۹۰۷-۹۳۰ ق/۱۵۰۱-۱۵۲۴ م) تا پایان سلطنت شاه محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۵ ق/۱۵۷۷-۱۵۸۷ م) است. پرسش اصلی پژوهش این است که؛ دلایل سیاست صلح‌دوستی در روابط میان دولت صفویه و عثمانی چه بوده و عامل مذهب در این سیاست چه نقشی داشته‌است؟ فرضیه پژوهش بر اصل بودن سیاست تقدم صلح بر جنگ، متأثر از آموزه‌های دینی، در راهبرد صفویان با همسایگان تأکید دارد که شرایط سیاسی و وضعیت داخلی دولت صفویه و امکانات و ظرفیت‌های نظامی و دفاعی، این راهبرد را تقویت می‌کرده‌است. روش پژوهش در این مقاله، به‌لحاظ ماهیت موضوع که تاریخی است؛ در مرحله گردآوری اطلاعات از منابع تاریخی و متن مکاتبات و معاهدات، به‌روش کتابخانه‌ای بوده و در مرحله بررسی و تبیین موضوع، به‌شیوه توصیفی-تحلیلی انجام شده‌است.

پیشینه پژوهش

با اینکه در مقوله مناسبات صفویه و عثمانی، افزون بر گزارش‌های پراکنده مورخان رسمی صفویه و عثمانی در این باره، پژوهش‌های جدید بسیاری شامل کتاب، مقاله و پایان‌نامه به‌رشته تحریر درآمده‌است؛ اما این نوشته‌ها یا شامل تفصیل روابط نظامی دو دولت است یا در زمینه معاهدات دوجانبه و از این قبیل است. حجم بسیاری از مقالات منتشره در زمینه روابط دو دولت در سده دهم/شانزدهم، به ریشه‌های اختلاف و منازعات و پیامدهای آن پرداخته‌اند؛ زیرا ذهنیت غالب نویسندگان بر این امر متمرکز متمرکز بوده که روابط دو دولت بر اصل ستیزه و کشمکش قرار داشته و از دیپلماسی مذاکره و صلح و سازش و تلاش برای حل‌وفصل منازعه، که در نامه‌نگاری‌ها و مکاتبات رسمی بازتاب یافته، تا حدودی غفلت شده‌است. برای مثال در مقالات فارسی؛ نظام‌الدین مجیرشیبانی (۱۳۴۹) در «روابط ایران و عثمانی» (۱)؛ یوسف رحیم‌لو (۱۳۷۸) در «تشبثات مذهبی عثمانیان علیه صفویان» (۲)؛ عباسعلی شاملی (۱۳۸۲) در «ریشه‌های چالش و درگیری میان صفویان و عثمانیان» (۳)؛ رضا دهقانی (۱۳۸۴) در «تحلیل عوامل واگرایی در ساختار روابط ایران و عثمانی در دوره صفویه» (۴)؛ حمید حاجیان‌پور (۱۳۸۷) در «تأثیر روابط عثمانی و اوزبکان بر حیات دولت صفوی» (۵)؛ رسول عربخانی (۱۳۸۷) در «جنگ‌های ایران و عثمانی در عهد شاه محمد خدابنده صفوی» (۶)؛ نصرالله صالحی (۱۳۸۷) در «اشغال و قتل‌عام تبریز توسط ترکان عثمانی» (۷) و میثم اسدی و همکاران (۱۳۹۴) در «واکاوی روابط ایران و عثمانی در

دوره صفویه با تکیه بر قراردادهای تاریخی (۹۰۷-۱۱۳۵ ق)» (۸)؛ از این منظر به روابط دو دولت پرداخته‌اند. تنها مجیرشیبانی (۱۳۴۷) در مقاله‌ای دیگر به «سیاست صلح و دوستی شاه اسماعیل صفوی با امپراطوری عثمانی» (۹) پرداخته‌است.

نویسندگان ترکیه نیز وجه نظامی و تنش‌های این دولت‌ها را برجسته کرده‌اند و در نوشته‌های آنها به سیاست صلح‌طلبی توجه چندانی نشده‌است. برای نمونه؛ عادل آلوچه (۱۹۸۳) در «ریشه‌ها و کشمکش‌های عثمانی- صفوی (۱۵۰۰-۱۵۵۵ م)» (۹۰۶-۹۶۲ ق) و بکیر کوتوک اُغلو (۱۹۹۳) در کتاب «روابط سیاسی عثمانی- ایران (۱۵۷۸-۱۶۱۲)» (۹۸۵-۱۰۲۱ ق)، در محدوده‌های زمانی مذکور به این روابط پرداخته‌اند. ایشتوان نیاترای (۱۹۹۸) مجارستانی با توجه به تقسیم‌بندی دو کتاب فوق، در مقاله «سومین وهله از کشمکش عثمانی- صفوی: جنگ ایدئولوژی سیاسی (۱۵۵۵-۱۵۷۸)» (۱۰) (۹۶۲-۹۸۵ ق)، خلأ زمانی میان دوره‌بندی این دو کتاب را بررسی کرده‌است. مقالات نویسندگان ترک نیز بیشتر از همین ویژگی برخوردارند، از جمله؛ به‌ست قاراجا (۱۳۹۲) در «پیدایش دولت صفوی و روابط عثمانی- صفوی در روزگار بایزید دوم» (۱۱)؛ اسماعیل کوچک‌داغ (۱۳۹۲) «اقدامات دولت عثمانی بر ضد تلاش‌های شاه اسماعیل برای گسترش تشیع در آناتولی» (۱۲)؛ مصطفی اِکینجی (۱۳۹۲) «روابط عثمانیان- صفویان در دوره یاووز سلطان سلیم» (۱۳)؛ عذیر کویلی (۱۳۹۲) «رویاری عثمانی و صفوی در عراق عرب (سده‌های دهم و یازدهم)» (۱۴)؛ م. صفوت ساری‌کایا (۱۳۹۲) «مناسبات ایران و عثمانی از منظر دین و سیاست»؛ صائم ساواش (۱۳۹۲) «پی‌آمدهای اجتماعی کشمکش‌های عثمانی- صفوی» (۱۵) و ورال گنج (۱۳۹۷) در «روابط سیاسی و دیپلماتیک شاه اسماعیل اول و بایزید دوم براساس اسناد عثمانی (۹۱۱-۹۱۷/۱۵۰۵-۱۵۱۱)» (۱۶)؛ که تنها همین مقاله، به سیاست صلح‌دوستی شاه اسماعیل در روابط سیاسی خود با بایزید دوم اشاراتی دارد. صفویه‌پژوهان غیرایرانی و غیرترکیه‌ای نیز در حد تتبع، بیشتر به روابط نظامی توجه کرده و سیاست صلح و سازش را در قالب معاهده زهاب و پس از آن مطرح کرده‌اند- چنان‌که برخی از پژوهشگران ایرانی و ترک به آن پرداخته‌اند- که در حوزه بررسی این پژوهش نیست. تکیه این مقاله، متمایز از مواردی که برشمرده شد، بر سیاست صلح و دوستی میان دولت صفویه با عثمانی و نقش مذهب بر این سیاست، براساس متن مکاتبات و در محدوده زمانی مورد نظر در مقاله است، که مورد توجه پژوهش‌گران نبوده و می‌تواند این کمبود پژوهشی را برطرف نماید.

معنا و مفهوم صلح

«صلح» واژه‌ای عربی است که کاربرد آن در زبان فارسی بسیار متداول و به‌معنای سازش، آشتی و توافق است و پیمانی که برحسب آن دعوایی را حل‌وفصل کنند (معین، ۱۳۷۱: ۲/۲۱۶۰). در فرهنگ‌های سیاسی و در اصطلاح روابط بین‌الملل، به‌معنای «حالت آرامش و امنیت عمومی در کشور و روابط عادی با کشورهای دیگر» (آقابخشی، ۱۳۷۹: ۴۲۷) و پرهیز از اختلاف و برخورد نظامی شدید با دیگر کشورهاست. به‌عبارت دیگر، صلح، ثبات نسبی نظامی و فقدان اختلاف و بی‌نظمی در نظام امنیت بین‌المللی است (ارفعی، ۱۳۷۱: ۱۷۱). در تعریفی دیگر، اصطلاح صلح به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، شرافتمندانه و دوستانه گفته می‌شود که طی آن، کشورها با پذیرش موجودیت یکدیگر و رعایت صمیمانه حقوق متقابل، به تعهدات و مسئولیت‌های خود در قبال دیگر کشورها پایبند باشند (برزنونی، ۱۳۸۴: ۸۱-۸۲). بنابراین، مدارا و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در روابط میان کشورها، به‌معنای رعایت اصول حق حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت، تمامیت ارضی، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و فیصله‌دادن به منازعات است.

صلح از قدیم‌ترین آرمان‌های بشری است و چون بیش از هر ارزش دیگری در معرض تهدید و مخاطره بوده است، همواره انسان‌ها چه از نظر تئوریک و چه به‌لحاظ راه‌حل‌های عملی مقطعی، در تلاش چاره‌جویی برای رسیدن به آن بوده‌اند. تاریخ سیاسی جهان شاهد عهدنامه‌ها و قراردادهای دو یا چندجانبه بین دولت‌هاست که نمایانگر گوشه‌ای از فعالیت‌های بشری در راه برقراری صلح و هم‌زیستی است. درحقیقت، تلاش برای صلح همواره به‌موازات اقدام برای تجاوز و جنگ‌افروزی در روابط بین‌الملت‌ها ادامه داشته‌است (جوادی، ۱۳۸۷: ۱). از نگاه اسلام نیز صلح و صلح‌دوستی دارای مبانی متقنی است و اصل بر تقدم صلح بر جنگ است. در آموزه‌های دینی، قرآن و روایات، شواهد بسیاری دال بر اصل بودن سیاست صلح و مدارا بین مسلمانان با دیگران و حتی غیرمسلمانان وجود دارد و بر اصل وفای به عهد (۱۷) تأکید فراوان شده‌است. (۱۸)

مقوله مذاکره و صلح هنگامی اهمیت می‌یابد که منازعه و کشمکش در میان باشد. از این‌رو، اصطلاحات «حل‌وفصل منازعه» و «استقرار صلح» در روابط بین‌الملل امروزه بسیار مطرح است و در گذشته نیز به‌شیوه‌های دیگر جریان داشته‌است. واژه منازعه معمولاً به وضعیتی اشاره دارد که در آن، گروه انسانی معین قومی، زبانی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی با گروه یا گروه‌های انسانی معین دیگر، به‌دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهدافشان، منازعه‌ای آگاهانه داشته‌باشند. منازعه پدیده‌ای

جهانشمول بوده و دائماً در درون و میان جوامع رخ می‌دهد. این پدیده در نظام‌های اجتماعی بدون توجه به موقعیت مکانی و زمانی به‌رغم سادگی یا پیچیدگی آنها وجود دارد (همان: ۱۷؛ برکوویچ و دیگران، ۱۳۷۸: ۱۰۵-۱۰۶). حل‌وفصل منازعه، دلالت‌بر رسیدن به توافق بین طرفین منازعه است که آنها را به پایان‌دادن کشمکش مسلحانه ترغیب می‌سازد. در این مرحله، توافق ناشی از تغییر در رفتار طرف‌های نزاع است و در عمل ممکن است توافقی‌ها بار دیگر نقض شده و منازعه از سر گرفته شود. در حالت منازعه، یکی از راه‌حل‌ها مذاکره است. مذاکره، فرآیندی است که طرف‌های درگیر با گفتگو و بحث به دنبال حل اختلافاتشان هستند. حل‌وفصل منازعه با روش‌های میانجی‌گری، حکمیت، دیپلماسی و دیگر ابزارهای غیرخسوت‌آمیز برای رفع کشمکش و اختلاف نیز پی‌گیری می‌شود. راه‌حل مهم‌تر، استقرار صلح یا صلح‌سازی است به‌مفهوم نزدیک‌ساختن دیدگاه‌های طرفین منازعه به یکدیگر، از طریق مسالمت‌آمیز، به‌هدف کاهش شدت نبرد، جداسازی نیروها، جلوگیری از خونریزی، فراهم‌نمودن بیشتر فضای گفتگو و مذاکره میان طرف‌های متخاصم جهت حل بلندمدت اختلاف‌ها (نک: جوادی، ۱۳۸۷: ۱۶ و ۲۰-۲۱). در این پژوهش، مراد جنبه‌های نظری تمایل به صلح و حالت مسالمت‌آمیز صفویان در برابر دولت عثمانی که در مکاتبات رسمی بازتاب یافته؛ و همچنین سیاست عملی آنها در برقراری صلح و سازش بین دو دولت و حفظ و تداوم آن از طریق مذاکره، اعزام سفیر، تبادل نامه‌های مودت‌آمیز، مودت‌آمیز، ارسال هدایا، حل برخی مناقشات و اجابت برخی از خواسته‌های طرفین و دیگر موارد دوستانه است.

سیاست صلح‌دوستی شاه اسماعیل یکم با عثمانی

شاه اسماعیل یکم پس از تصرف تبریز و تأسیس سلسله (۹۰۷ ق/ ۱۵۰۱ م)، در کنار سیاست نظامی و جنگ با حکام مختلف داخلی به‌قصد تصرف کشور، سیاست دعوت حکام به همکاری و عدم ورود به عرصه نظامی را نیز درپیش گرفت (۱۹). همین سیاست را نسبت‌به همسایگان پیش از درگیر شدن در عملیات نظامی و جنگ رعایت کرده‌است. به‌رغم دیدگاهی که صفویان را به جنگ‌افروزی و تنش با همسایگان متهم می‌کنند، مکتوبات شاه اسماعیل به سلاطین عثمانی و خوانین اوزبک نشان‌دهنده گرایش او به نوعی رابطه مسالمت‌آمیز مبتنی بر صلح و آرامش مرزی با همسایگان بوده‌است؛ هرچند که لحن فرمانروایان همسایه نظیر سلطان سلیم اول عثمانی (حک ۹۱۸-۹۲۶ ق/ ۱۵۱۲-۱۵۲۰ م) و شیبیک‌خان اوزبک (۹۰۶-۹۱۶ ق/ ۱۵۰۰-۱۵۱۰ م) (۲۰) بسیار تند و خارج از

ادب و نزاکت سیاسی و اخلاقی است. این نوع ادبیات سنجیده و مداراجویانه در مکتوبات شاهان بعدی صفوی نیز کاملاً آشکار است تا جایی که از سوی دشمنان آنان بر ترس و کم‌شجاعتی ایشان تعبیر شده است. شاه اسماعیل پس از تسلط بر تمامی حوالی عراق، در سال ۹۱۰ ق/ ۱۵۰۴ م، سفیر و هدایایی پیش سلطان بایزید دوم (حک ۸۶۶-۹۱۸ ق/ ۱۴۸۱-۱۵۱۲ م) فرستاد و فتوحات خویش را به اطلاع وی رساند. سلطان عثمانی نیز در برابر نامه‌ای به‌عنوان تبریک برای او فرستاد (اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲/۲۵۶). شاه اسماعیل در نامه‌ای به سلطان بایزید، ضمن برشمردن القاب متعدد که مرسوم نامه‌های متبادله آن روزگار برای سلاطین عثمانی بود و دعا برای دوام خلافت او جهت مصالح اسلام و مسلمانان، مسلمانان، سپس بر ارادت خاندان خود نسبت به اهالی دیار عثمانی تأکید کرده و از او خواسته به حکام و مأموران نواحی مرزی دستور دهد که از آمد و رفت زائران و مریدان خاندان صفویه، که از سرزمین عثمانی به زیارت این خاندان می‌آیند، جلوگیری نکنند و متعرض آنان نشوند. شاه اسماعیل همراه نامه و جهت ابراز دعاگویی خویش، شخصی به‌نام محمد را به دربار سلطان عثمانی فرستاد (نک: فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱/۳۴۵؛ نوایی ۱۳۶۸ الف: ۵۵-۵۶؛ مؤیدثابتی، ۱۳۴۶: ۴۲۰-۴۲۱). بایزید نیز در پاسخ، طی نامه‌ای درخواست شاه اسماعیل صفوی را اجابت کرد و نوشت: «چون اشارت شریف در رسید حکم فرمودیم که هر فردی از این طبقه در وقتی که داعیه زیارت اولیاءالله علیهم‌الرحمه نمایند برسبیل بازآمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردند تا طریقه محبت چنانچه دلخواه طرفین و مقصود جانبین است معمور و دائر گردد و رشته محبت لاینقطع غیرمنقطع شود» (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱/۳۴۵-۳۴۶؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۵۷-۵۸؛ مؤیدثابتی، ۱۳۴۶: ۴۲۱-۴۲۲).

شاه صفوی در مکتوبی دیگر به سلطان بایزید، ضمن اشاره به حرکت نیروهای صفوی در تعقیب مخالفان در خاک عثمانی، به سلطان اعلام کرد که «محبت و عهد به‌دستوری که سابقاً مقرر بود به‌همان دستور فی‌مابین مؤکد است و خلل‌پذیر نیست.» هم‌چنین با تأکید بر روابط محبت و مودت، به آگاهی او رساند که به نیروهای خویش دستور داده است تا تعرضی به مردم تابع عثمانی نرسانند و به کسانی هم که در این عملیات آسیب رسیده و پراکنده شده‌اند، رسیدگی شود و آن‌ها را به محل و مسکن خود بازآرند (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱/۳۴۶-۳۴۷؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۶۱-۶۲؛ واله، ۱۳۷۲: ۱۵۹؛ ۱۵۹: ۱۵۹؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲/۲۵۷). (۲۱) این نامه نیز از جانب سلطان بایزید با لحنی دوستانه پاسخ داده شد و در نامه ارسالی، به اطلاع شاه اسماعیل رساند که به امرای آن مرز و بوم، بر «تقدیم مراسم یک‌جهتی» تأکید کرده و اینکه درباب اتحاد و صفای ذات‌البین فروگذاری نکنند و «همواره در خلوص و وداد و رضای طرفین کوشند تا رعایا که ودایع الله‌اند در مهد امن و امان فارغ‌البال بوده به دعای

ابدیونند همگنان درافزاینده» (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱/ ۳۴۷؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۶۳-۶۴). شاه اسماعیل با اعزام سلیمان یساول به ایلچی‌گری و ارسال هدایای ارزشمند برای سلطان بایزید، طی نامه‌ای اشاره می‌کند که هرچند او می‌خواهد «قواعد دوستی و عهد و پیمان قدیم در میانه شکسته نشود» اما از شاهزاده سلیم اقدامات و تحریکاتی علیه نیروهای صفوی صورت می‌گیرد و از سلطان می‌خواهد که او را از این نوع رفتارها منع کند (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۵۰۱). رابطه مسالمت‌آمیز طرفین تا آن حد بود که در سال ۹۱۰ ق/ ۱۵۰۴ م. ایلچی سلطان بایزید با هدایایی برای تهنیت فتح عراق و فارس و تأکید بر روابط دوستی و اتحاد به دربار شاه اسماعیل آمد و شاه صفوی نیز نسبت به سلطان عثمانی اظهار محبت کرد و ایلچی را با خلعت‌ها و هدایا گرمی داشت و مرخص کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۰۸/۲؛ امینی، ۱۳۸۳: ۲۴۳-۲۴۶؛ واله، ۱۳۷۲: ۱۴۹).

در زمان سلطان سلیم اول، که با سرنگونی پدر و کشتن خویشاوندان، قدرت را در عثمانی به دست گرفت، رابطه او با شاه اسماعیل به ستیزه و دشمنی تبدیل شد و در نامه‌های متعددی که به شاه اسماعیل نوشته، از رسم ادب و نزاکت خارج شده و سخنان ناروایی بر زبان آورده است. این نامه‌ها آکنده از تند و درشتی و نسبت دادن صفات ناپسند و توهین‌های زیاد به شاه اسماعیل است و با غرور و نخوت بسیار نگاه شده است. او در این نامه‌ها، راه دیگری را جز جنگ مطرح نکرده و حتی شاه اسماعیل را به حمله نظامی و تصرف ایران تهدید کرده است و گفته که دود از دودمان او برخواهد آورد (برای آگاهی از متن نامه‌ها، نک: فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱/ ۳۷۹-۳۸۶؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۱۴۳-۱۷۴؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۹۹-۱۱۴؛ مؤیدثابتی، ۱۳۴۶: ۴۲۲-۴۲۴، ۴۲۶-۴۲۸). (۲۲) پادشاه صفوی در برابر این نامه‌ها و رفتار توهین‌آمیز و تهدیدهای سلطان سلیم، خویشتن‌داری و بردباری نشان داده و حتی در مکتوبی، این نوع نامه‌ها را کار منشیان دستگاه سلیم خواند و آن را زبینه سلطان ندانست. هم‌چنین یادآوری کرد که در زمان سلطان بایزید، حتی در زمانی که نیروهای صفوی در تعقیب علماءالدوله ذوالقدر وارد خاک عثمانی شدند؛ باز میان طرفین دوستی و مودت برقرار بود و سلیم نیز هنگامی که حاکم طرابوزان بود، اظهار دوستی می‌کرد. اما الان معلوم نیست چرا ستیزه و دشمنی می‌کند. شاه اسماعیل علت تغافل خود را در برابر رفتار سلیم هم ذکر می‌کند که دو چیز بوده است: یکی اینکه بیشتر سکنه عثمانی از مریدان اجداد وی هستند، دیگر اینکه محبت خاندان صفویه به خاندان عثمانی از گذشته بوده و نمی‌خواهد با این نوع رفتارها برنجد و یورش هم‌اند دوره تیموریان (۲۳) بر آن سرزمین واقع شود (نک: فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱/ ۳۸۴-۳۸۵؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۱۶۵-۱۶۹؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۱۱۵-۱۱۷؛ مؤیدثابتی، ۴۲۴-۴۲۵؛ بدلیسی، سلیم‌نامه، برگ ۷۷ الف).

پادشاه عثمانی حتی در نامه‌ای به عبیدالله‌خان اوزبک (حک ۹۳۹-۹۴۶ ق/۱۵۳۴-۱۵۳۹ م) (۲۴)، ضمن نسبت‌دادن صفات رذیله‌ای به شاه اسماعیل و پیروان وی نظیر: «صوفی‌بچه لئیم ناپاک اثیم افاک ذمیم سفاک... با طایفه گمراه... و فرق ضاله سرنگون... لشکر جنود شیاطین و پیشوای عنود ملاعین و قافله‌سالار کبر و کین و سرنفر رهنزان دنیا و دین...»، خان اوزبک را به جنگ با شاه صفوی تحریک کرد (نک: فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱/ ۳۷۴-۳۷۷؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۱۱۵-۱۲۲؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۱۰۴-۱۰۵) (۲۵)؛ چنان‌که در نامه دیگری به سراج‌الدین محمدبیک از بازماندگان آق‌قویونلو از او خواست اکنون که قصد «اصلاح حال ممالک اسلام خصوصاً بلاد ایران‌زمین» و رهایی آن سرزمین را «از دست تطاوول ملحدان بی‌دین و قلع‌و‌قمع سرخیل و شاه گمراه آن زنداقه کافرتراد» دارد، با سلطان عثمانی علیه شاه اسماعیل هم‌داستان شده و در لشکرکشی به سوی ایران، او را همراهی کند (نک: فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱/ ۳۸۱-۳۸۲؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۱۵۱-۱۵۲). سلطان سلیم در نامه‌ای به حاکم گیلان، با همین ادبیات و عباراتی که نقل شد، از وی خواست که با او علیه شاه اسماعیل همراه شود (مؤیدثابتی، ۱۳۴۶: ۴۲۹-۴۳۰)؛ همچنین از شیخ ابراهیم شروانشاه (شیخ شاه) (۹۰۸-۹۳۰ ق/۱۵۰۲-۱۵۲۴ م) خواست که در لشکرکشی به ایران «برای دفع زنداقه و ملاحظه و شاه گمراه ایشان» در کمک به او دریغ نورزد و هرچه می‌تواند امکانات لازم برای سپاه از علوفه، آب، آرد، گندم، روغن، عسل، جو، گوسفند و دیگر ملزومات تدارک ببیند (همان: ۴۲۸-۴۲۹). سلیم در سال ۹۲۰ ق/۱۵۱۴ م. طی نامه‌ای از حاکم خیروان نیز خواست که قلعه بتلیس را از دست «قزلباش اوباش» بستاند (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۳۹۳/۱؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۲۲۵).

سلطان سلیم در دوران سلطنت، دو نکته را وجهه همت خود ساخت؛ نخست جلوگیری از ورود اندیشه شیعی به داخل مرزهای امپراتوری؛ و دوم نابودساختن خاندان صفوی که سرچشمه اندیشه‌های مزبور بود (Asrar, 1972: 47-48). نظر او درباره شاه اسماعیل در *سلیم‌نامه سجودی* چنین آمده است: «آن پیشوای ملاعین و سرلشکر جنود شیاطین اسماعیل بدآیین... دین را تحریف و شرع مبین مبین را تحقیر می‌کند. برای احیای شریعت محمدی و گسترش مراسم احمدی و صلاح حال مسلمین باید او را از صفحه عالم قلع‌و‌قمع کنم» (Yurdaydin, 1976: 107). در مجلسی با حضور علما، پس از تبیین مواضع شاه اسماعیل علیه دولت عثمانی، فتوایی از آنان اخذ شد که براساس آن، جنگ با قزلباشان از جهاد مقدس نیز مهم‌تر قلمداد شد (بدلیسی، *سلیم‌نامه*، برگ ۶۷ الف؛ ساری‌کایا، ۱۳۹۲: ۲۹۴). در این فتوا که به امضای حمزه افندی مفتی وقت و تنی چند از روحانیون دیگر منتشر شد، قزلباشان ملحد و کافر اعلام شدند و جنگ با آن‌ها ضروری و منطبق با قواعد اسلامی دانسته شد.

(Asrar, 1972: 48). روحانیون دیگر نیز با فتاوا و نگارش رساله و موعظه‌های خویش، افکار عمومی را آماده می‌کردند. کتاب‌های *حق قزلباش*، *رساله در تکفیر روافض* و *رساله للمولی* از آثار کمال پاشازاده نمونه‌ای از این دست است (ibid: 49؛ ساری کایا، ۱۳۹۲: ۲۹۴-۲۹۵). سلطان سلیم در اقدامی دیگر، در سمت غرب ایران با تقویت کُردها و حمایت از ابوالفضل پسر ادریس بدلیسی، ناحیه کردستان را به صورت سدی نیرومند میان ایران و عثمانی درآورد (بدلیسی، *سلیم‌نامه*، برگ ۱۰۶ ب) و در سمت شرق، اوزبکان را به هجوم و تهدید مرزهای شرقی ایران تحریک می‌کرد (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱/۳۷۴-۳۷۷).

شاه اسماعیل یکم تلاش زیادی کرد تا از طریق مکاتبه و اعزام هیئت به عثمانی از بروز جنگ جلوگیری کند؛ اما سلطان سلیم با اتخاذ سیاست خشن نسبت به شاه اسماعیل، پس از کشتار شیعیان قلمرو خویش (بدلیسی، *سلیم‌نامه*، برگ ۶۸ ب؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲/۲۹۳) و گرفتن فتاوی مفتیان عثمانی (۲۶)، به جنگ صفویه آمد و در چالدران (در سال ۹۲۰ ق/۱۵۱۴ م) سپاه قزلباش را شکست داد و وارد تبریز شد (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۳۴-۱۳۵). او در این لشکرکشی نظامی که ضربه سختی بر پیکر سپاه صفوی وارد ساخت؛ قصد تصرف ایران و براندازی صفویه را داشت و دیپلماسی فشار همه‌جانبه را با تحریک اوزبکان و گورکانیان برای تلاش مشترک علیه صفویه به کار بست. شاه اسماعیل به‌رغم این شکست، در سال‌های پس از نبرد چالدران، هم‌چنان سیاست صلح‌دوستی و روابط دوستانه با عثمانی را ادامه داد. نامه‌های مؤدبانه و صلح‌آمیز او به سلطان سلیم اول، حاکی از این سیاست است. شاه اسماعیل در یکی از نامه‌هایش سعی کرد که با استفاده از آیات قرآنی و عبارتهای دینی، سلطان سلیم را به سوی صلح و دوستی فراخواند:

«... مخالفت سلاطین دین‌دار موجب اختلال معانی دین و ایمان و سبب جرأت و جسارت اهل کفر و ایمان شود. هرآینه به مقتضای حقیقت مؤدای من سبق بین الاخوان بالصلح فهو سبق بدخول الجنة، رعایه لحقوق الاخره و وثوق المحبه به اهداء آثار موافقت و اشعار شعار مصادقت مسابقت نموده و مضمون سعادت‌رهنمون آیه کریمه: الصلح خیر (۲۷)، و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما (۲۸) ولا تتبع سبیل المفسدین (۲۹) و جهت توجه و قدوه تنبه ساخته سیادت و نقابت پناهی... عبدالوهاب عبدالوهاب (۳۰) را جهت تأسیس اساس یگانگی و تغییر مخالفت و بیگانگی بدان صوب صواب‌مآب روانه روانه گردانیده‌است و ترصد آن بود که چون اصلاح حال کافه انام و مصالح اهل اسلام را متضمن است، سیاست‌پناه مشارالیه را به‌زودی روانه ساخته اظهار خصایص اتحاد ذاتی علی رسم‌السابق و الوجه اللایق فرمایند...» شاه در پایان نامه‌اش به «مصالح عموم انام و انتظام مناظم امور جمهور اهل اسلام» اشاره و

ابراز امیدواری کرده‌است که سلطان، مصالح بالا را نصب‌العین قرار دهد و مبادله نامه و «آمد و شد قوافل قوافل و رواحل» را اجازه دهد. هم‌چنین او منظور خویش را از اعزام سفیران و فرستادن نامه‌ها و مکاتبات، آسودگی خاطر و آسایش عموم مردم بیان کرده است (فریدون‌بیگ، ۱۳۷۴: ۱/ ۴۱۳-۴۱۴؛ اسپناقچی، ۱۳۷۹: ۱۴۷-۱۴۸؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۲۳۵-۲۳۸؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۱۱۸-۱۲۰). سلطان سلیم که در صدد معطل کردن سفیر بود به پیشنهاد صلح شاه صفوی پاسخی نداد و دستور داد سفیر را تحت نظر بگیرند (اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۳۰۵/۲). براساس نامه‌ای که شیخ ابراهیم شروانشاه در پاسخ نامه سلطان سلیم فرستاده‌است، شاه اسماعیل از شروانشاه خواسته‌بود که واسطه و میانجی مصالحه شود و از این‌رو، او از سلطان تقاضا می‌کند حال که شاه ایران در صدد اعزام ایلچی به دربار عثمانی است، به عفو و احسان، عذرخواهی ایشان را بپذیرد (نک: فریدون‌بیگ، ۱۳۷۴: ۱/ ۴۴۴-۴۴۵؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۲۹۷).

عبارت‌های فوق از شاه اسماعیل و تلاش او در میانجی‌گری شروانشاه برای مصالحه، مبین صلح‌دوستی و ایجاد روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز او نسبت به دولت عثمانی و سلطان سلیم است که به نظر می‌رسد تأثیری در سیاست خصمانه سلطان سلیم نسبت به شاه اسماعیل و ایران نکرد. سلطان نه تنها به نامه‌های صلح‌آمیز شاه جواب نداد؛ بلکه سفیران او را نیز بازداشت و زندانی کرد. برای نمونه؛ شاه اسماعیل در سال ۹۲۴ ق. ۱۵۱۸ م. سفیر دیگری به نام صاروشیخ همراه با نامه‌های صلح‌آمیز به دربار سلطان سلیم فرستاد و در آن نامه ضمن تبریک به سلطان سلیم در فتح مصر و شام، از عقد صلح و آشتی با عثمانی سخن گفت؛ اما سلطان به این نامه هم پاسخ نداد و سفیر شاه را زندانی کرد (اسپناقچی، ۱۳۷۹: ۲۵۳-۲۶۰؛ مؤیدثابتی، ۱۳۴۶: ۴۳۰-۴۳۱ در نامه سلطان سلیمان به شروانشاه). سلطان سلیم حتی پس از پیروزی در جنگ چالدران، با ارسال نامه و فتح‌نامه جنگ به برخی از حکام، آن‌ها را علیه شاه اسماعیل تحریک کرد و از آنان خواست که از سلطان عثمانی اطاعت کنند (۳۱). چنان‌که در نامه به ملک‌رستم حاکم لرستان ضمن اشاره به شکست «اسماعیل مخذول» و اینکه مقصود وی از «رفع آن ملحد و قلع آن مفسد، غیر از اعلاء کلمه‌الله و تنظیم امور جماهیر ملک و ملت چیز دیگر نیست»، از او می‌خواهد که «از سد طریق و منع زاد و عناد و قتل کسانش هرچه در وسع و مکننت» دارد به‌ظهور آورد (فریدون‌بیگ، ۱۳۷۴: ۱/ ۳۹۳؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۱۷۷-۱۷۸). بدین ترتیب، سلطان سلیم به تقاضاهای متعدد شاه اسماعیل برای رسیدن به توافق، پاسخی نداد و او را در شک و تردید و وحشت مداوم نگاه داشته بود. از این لحاظ بین طرفین توافقی صورت نگرفت (اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲/ ۵۲۶).

شاه اسماعیل پس از مرگ سلطان سلیم، امیر عبدالوهاب از بزرگان سادات تبریز را به رسم رسالت به دربار سلطان سلیمان خان (حک ۹۲۶-۹۷۴ ق/ ۱۵۲۰-۱۵۶۶ م) پسر و جانشین سلیم جهت تعزیت و تهنیت فرستاد. این سفیر پس از انجام رسالت، همان‌جا توقف و فوت کرد (قمی، ۱۳۸۳: ۱/۱۴۲؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲/۴۰۰، ۵۲۷). شاه اسماعیل در نامه خویش به سلطان سلیمان خان، ضمن تعزیت درگذشت سلیم، فتح رودس را تهنیت گفت و آن را مایه «خشنودی خالق ارض و سما و سبب سرور ارواح مقدسه جمیع انبیاء و ائمه هدی و کافه اولیا و زمره اصفیا» دانسته و مصداق آیه کریمه «یستبشرون بنعمه من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله» (۳۲) خوانده است (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱/ ۵۲۵-۵۲۶؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۳۲۹-۳۳۰). آنچه از مفاد مکاتبات شاه اسماعیل با سلاطین عثمانی در این دوره به دست می‌آید این است که به رغم این دیدگاه که سیاست صفویه نسبت به همسایگان بر ایجاد تنش و ستیزه استوار بوده، سیاستی توأم با مدارا و صلح‌طلبی بوده است و این سیاست به‌ویژه پس از شاه اسماعیل با تجربه از شکست تلخ چالدران و با واقع‌بینی از ارزیابی ظرفیت‌های موجود دولت و قرارگرفتن در میان همسایگان رقیب و هم‌پیمان، بر سیاست نظامی‌گری و جنگ غلبه داشت. جانشین شاه اسماعیل، با دوراندیشی و پرهیز از مخاطره و با برآورد درست توان نظامی صفویه که هم‌اورد سپاه عثمانی در یک رویارویی مستقیم نبود، سیاست مدارا و سازش با آن دولت را در برنامه خویش قرار داد.

سیاست صلح‌دوستی شاه طهماسب یکم با عثمانی

شاه طهماسب یکم (۹۳۰-۹۸۴ ق/ ۱۵۲۴-۱۵۷۶ م) در برابر تهاجمات چهارگانه سلطان سلیمان قانونی وارد یک جنگ مستقیم نشد؛ بلکه با سیاست زمین سوخته، جنگ و گریز، مذاکره و پی‌گیری صلح درصدد حل و فصل منازعات دو دولت بود و پس از دستیابی به صلح، این حالت صلح و دوستی را در روابط صفویه با عثمانی تا پایان سلطنتش حفظ کرد. سیاست صلح‌طلبی و دوستی شاه طهماسب یکم در برابر دولت عثمانی، متأثر از پیوندهای مشترک دینی دو کشور و دین‌داری فردی او بود که به شاه دین‌پناه لقب یافته بود. بدیهی است که خطرپذیری روابط ستیزه‌جویانه با عثمانی برای صفویه و شخص شاه طهماسب- که از شرایط متوازن نظامی و اقتصادی با آن دولت برخوردار نبود- بسیار بالا بود و برقراری رابطه مسالمت‌آمیز با دولت مسلمان عثمانی، برای بقای حکومت او و تداوم حیات سیاسی صفویه مهم بود. اساساً شاه طهماسب، علاقه‌ای به جنگ با دولت عثمانی نداشت و آن را جنگ

میان دو دولت مسلمان می‌دانست و آن را روا نمی‌شمرد. وی بارها این مسئله را مطرح کرده بود. پس از آن که دولت عثمانی درخواست صفویان را برای استرداد اولامه سلطان تکه‌لو رد کرد و سلطان سلیمان نیرویی را بر سر حاکم بتلیس، شرف‌خان کُرد، فرستاد (۳۳) و بر امرای قزلباش مخالفت عثمانی‌ها حتمی شد؛ شاه با امرا و یوزباشیان و قورچیان به مشورت نشست. پیشنهاد غالب این بزرگان این بود که به عثمانی یورش برند، زیرا سلطان سلیمان «به فرنگ رفته» (در حال جنگ با کشورهای اروپایی بود) و فرصت غنیمت است که بتوانند سیواس، مرعش، دیاربکر و نواحی دیگر را تصرف نمایند. شاه، نظر آنان را نپذیرفت و گفت چون سلطان به غزا رفته و با کفار در جدال است، حمله ما به قلمرو او در این فرصت موجب کمک و همراهی با کفار می‌شود. شاه در این جلسه تأکید کرد که اگر حتی سلطان عثمانی «برادر و فرزند مرا کشته باشد، چون به غزا رفته، به الکای او نمی‌روم و دین را به دنیا نمی‌فروشم» (شیرازی، ۱۳۶۹: ۷۴؛ صفوی، ۱۳۶۳: ۱۹-۲۰؛ قعی، ۱۳۸۳: ۲۱۷/۱-۲۱۸).

شاه در تذکره‌اش هم بی‌علاقگی خود را نسبت به جنگ با دولت عثمانی به دلیل مسلمان بودن آنان نشان داده و حتی تلویحاً مخالفت خویش را با جنگ پدرش شاه اسماعیل با عثمانی اعلام کرده و اطرافیان پدرش را مسبب جنگ دانسته است:

«... کتابتی به من نوشته (مقصود نامه شاه سلیمان است) (۳۴) فرستاده بود مضمونش آن که پدر تو شاه اسماعیل... با پدر من جنگ کرده تو نیز دعوی شجاعت می‌کنی بیا جنگ کنیم و اگر جنگ نمی‌کنی دیگر ادعای شجاعت مکن. در جواب کتابت او نوشتم که بزرگ‌تر از جمیع موجودات حضرت پروردگار ... است در کلام شریف فرموده که در جهاد و غزا که با کفار نمایند خود را به «تهلکه» میندازید. قوله تعالی «ولا تلقوا بأیدیکم الی التهلکه» (۳۵) جایی که در غزای کفار از مهلکه منع فرموده باشد من چگونه دو لشکر مسلمانان را که در عدد برابر ده کس یک کس نبوده به جنگ فتوی دهم و این مسلمانان را در تهلکه اندازم... من دورمیش خان را دعای بد می‌کنم که پدرم شاه اسماعیل را فریفته برد و جنگ کرد» (صفوی، ۱۳۶۳: ۲۸-۲۹؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۲۰).

افزون بر استناد به آموزه قرآنی، شاه طهماسب واقعیت موجود را نیز مطرح کرده که با توجه به افزونی شمار سپاهیان عثمانی، تن‌دادن به جنگی بی‌نتیجه جز از روی دیوانگی یا مستی نیست و نباید از روی غرور، خلاف امر خداوند، خود را در معرض تلف شدن قرار داد (صفوی، ۱۳۶۳: ۲۹).

اسکندربیک نیز از بی‌علاقگی شاه طهماسب به جنگ و سیاست صلح‌دوستی او اشاره کرده است. با این که سلطان سلیمان در سال‌های ۹۴۰، ۹۴۱ و ۹۵۶ ق (۱۵۳۴، ۱۵۳۵ و ۱۵۴۹ م) سه بار به ایران لشکر کشی کرده بود (نک: روملو، ۱۳۸۴: ۳/ ۱۲۲۱-۱۲۱۵، ۱۲۲۹-۱۲۲۶؛ ۱۳۲۵-۱۳۱۵؛ خورشاه،

۱۳۷۹: ۱۱۸-۱۳۰، ۱۶۴-۱۸۶؛ صفوی، ۱۳۶۳: ۱۷-۶۴؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۷۰-۱۸۲، ۲۰۱-۲۱۱)، شاه طهماسب در موقع فراهم‌بودن فرصت، باز لشکرکشی به دیار عثمانی را روا نمی‌دانست. «سلطان سلیمان چندگاه از آمدن متقاعد گشته به غزای فرنگ رفت. شاه جنت‌مکان نیز از لشکر کشیدن به دیار اسلام [عثمانی] احتراز فرموده، متوجه غزای گرجستان می‌شدند و چهار پنج سال خلیق به عافیت عافیت گذرانیده در سرحدها فی‌الجمله آرامشی پدید آمد و اگر اندک بی‌اندازی از سرکشان اکراد واقع می‌شد، آن را سهل انگاشته ماده فساد نمی‌ساختند و مکتوب دوستانه به خواندگار نوشته جهت ترفیه احوال عباد گفتگوی صلح به‌میان آورده مصحوب میرشمس ولیخانی ... ارسال داشتند» (منشی، ۱۳۷۷: ۱۲۳/۱).

به‌نوشته خورشاه، شاه طهماسب پس از فوت القاص میرزا با امرا و سپاهیان قرار داده بود که از این پس با مسلمانان جنگ و نزاع نکند و اگر گاهی لازم به جنگ باشد با «کفار» چرکس و گرجی بشود (۱۳۷۹: ۱۷۷). در پی سیاست صلح‌جویانه شاه صفوی، در این ایام مکاتباتی نیز از سوی همسر و دختر سلطان سلیمان به سلطانم‌خانم خواهر شاه طهماسب رسید که پیشنهاد کرده بودند از دربار صفویه فرد معتبری به دربار سلطان اعزام شود تا با تلاش آنها در حمایت از صلح و صلاح، بساط فتنه و نزاع برچیده شود. از دربار صفوی، سید شمس‌الدین به ایلچی‌گری اعزام شد، اما بدون نتیجه بازگشت؛ زیرا سلطان در جواب نامه شاه طهماسب نوشته بود که علمای عثمانی «فتوا داده‌اند خون و مال و اهل و عیال تمامی اهل شرق از سپاهی و رعیت از مسلمان و ارمنی و یهود و نصرانی مباح و حلال است و جنگ با ایشان حکم غزا دارد.» بنابراین صلح ما با شما از دین‌داری به‌دور است. سلطان عثمانی به‌موجب فتوای علمای عثمانی، به آذربایجان لشکر کشید (همان: ۱۷۹-۱۸۰). اصولاً سلطان سلیمان که خیال کشورگیری و توسعه قلمرو داشت، به قصد تصرف «مملکت عجم» و رواج مذهب تسنن در آن، به این لشکرکشی‌ها دست می‌زد که البته به این هدف دست نیافت (همان: ۱۲۲).

سرانجام سیاست صلح و سازش شاه طهماسب به‌نتیجه رسید و پس از لشکرکشی نوبت چهارم سلطان سلیمان به ایران (سال ۹۶۱ ق/ ۱۵۵۴ م) که در اثر فتنه‌انگیزی اسکندرپاشا حاکم ارزروم صورت گرفت (نک: منشی، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۲۳-۱۲۸؛ روملو، ۱۳۸۴: ۳/ ۱۳۵۴-۱۳۶۰، ۱۳۷۲-۱۳۷۴؛ صفوی، ۱۳۶۳: ۶۴-۶۵)، مقدمات برقراری صلح بین طرفین فراهم شد. شاه طهماسب، با آزادساختن سنان‌بیگ، از مقربان عالی‌رتبه سلطان سلیمان که اسیر نیروهای قزلباش شده بود، به سلطان گوشزد کرد که چون خصومت و نزاع سلاطین موجب ویرانی مملکت؛ و صلح باعث امنیت مردم و حفظ نیروهای نظامی است؛ برای رفاه حال مردم که از دو طرف لگدکوب حوادث و پایمال سُم ستوران بوده‌اند، به مصالحه

راغب گشته، شاهقلی بیگ قاجار قورچی را همراه سنن بیگ به دربار عثمانی فرستاده‌است. سلطان عثمانی نیز به صلح راغب شد و فرستاده صفوی را پس از انعام و احسان بازفرستاد. با تبادل نامه‌ها و اعزام ایلچیان معتمد بعدی، معاهده صلح آماسیه منعقد و سرحدات مشخص و مردم دو طرف از خطرات لشکرکشی‌های مداوم رهایی یافتند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۷۴/۳؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱۲۸/۱-۱۲۹؛ قمی، ۱۳۸۳: ۳۶۹/۱-۳۷۰؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۷۷-۱۸۶؛ ایواغلی، ۱۵۸: منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۰۹؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۵۱). پیمانی که در سال ۹۶۹ ق. ۱۵۶۱ م. رسمیت پیدا کرد و آیه قرآنی «الصلح خیر» (۳۶) ماده تاریخ آن گردید (منشی، ۱۳۷۷: ۱۲۹؛ قمی، ۱۳۸۳: ۴۳۳/۱؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۷۹). شاه طهماسب پس از انعقاد این معاهده، در تذکره‌اش نوشت: «... الحمدلله که صلح واقع شد و چند سال است که مسلمانان به فراغت اوقات می‌گذرانند» (صفوی، ۱۳۶۳: ۷۴).

شاه صفوی پس از عقد پیمان آماسیه با عثمانی در سال ۹۶۲ ق. / ۱۵۵۵ م، تا پایان عمر با علاقه تام به حفظ صلح آماسیه و روابط دوستانه با دولت عثمانی همت گماشت (منشی، ۱۳۷۷: ۱۲۹/۱؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۸۶؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۴۱۴/۲) و در نامه‌هایش به سلاطین عثمانی بر سیاست صلح‌دوستی تأکید کرد. او از این راه توانست به برخی از اهدافش در سیاست خارجی به‌ویژه در برابر عثمانی دست پیدا کند. شاه طهماسب در این نامه‌ها بارها تصریح کرده که آسودگی و آسایش مسلمانان از صلح طرفین و استمرار آن از آرزوهای او بوده‌است. در یکی از نامه‌هایش (همراه فرخ‌زاد بیگ ایشیک‌آقاسی‌باشی) به سلطان سلیمان و موافقت او برای صلح (۳۷) که می‌گوید «انوار صلاح و فلاح همگان و آثار فوز و نجاح عجزه و مسلمانان» از آن آشکار است؛ با ابراز مسرت بیان کرد که او نیز همه همت خود را برای برقراری صلح و صلاح دوجانبه و استحکام قواعد محبت و دوستی بین دو کشور کشور که قطعاً «متضمن صلاح حال عباد و مستلزم معموری ولایات و بلاد است» به کار بسته‌است. او در ادامه همین نامه تقاضا کرد که اساس این صلح را چنان مؤکد و مستحکم کنند که از این پس، مردم مسلمان از سپاهی و رعایا در کمال امنیت، آسوده و خوش‌حال و مرفه و فارغ‌بال به سر برند. هم‌چنین شاه از این سیاست صلح‌دوستی استفاده کرد و از سلطان عثمانی درخواست کرد که همواره باب مکاتبات مکاتبات و مراسلات تداوم داشته‌باشد تا اثر صلح و صلاح دوجانبه برای مسلمانان آشکار شود و همگی از سر فراغت و امنیت به انجام مراسم معنوی و کسب مصالح معاش و معاد خود اقدام کنند و نیز با طیب‌خاطر به سعادت طواف و زیارت بیت‌الله‌الحرام و مدینه مشرفه و سایر مشاهد مقدسه نائل شوند (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱ / ۶۲۱-۶۲۳؛ ایواغلی، ۱۵۶-۱۵۹؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۲۷۷-۲۸۳؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۱۳۴۳-۱۳۴). سلطان نیز در پاسخ، طی نامه‌ای که همراه سفیر ایران فرخ‌زاد بیگ فرستاد

(ایواغلی: ۱۵۹-۱۶۱؛ فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۶۲۳/۱-۶۲۵-۵۲/۲-۵۴؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۲۸۴-۲۸۷) (۳۸)، با درخواست شاه طهماسب موافقت کرد و این مسئله اهمیت فراوانی برای صفویان داشت. شاه در نامه دیگری، ضمن اشاره به اراده خداوند مبنی بر انتظام امور عالم و «قلع ماده شور و شین و اصلاح ذات‌البین» براساس صلح و امنیت، با ندای «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما» (۳۹) و «الصلح خیر»، جنگ مسلمانان (صفویان- عثمانی) با هم را مجاز نمی‌شمرد. او با ترغیب سلطان سلیمان به برقراری رابطه دوستانه و صلح‌آمیز با صفویه، این حسن سلوک و دوستی را موجب اعتلای نشانه‌های دین مبین و نابودی بنیان کفر سرکشان دانسته و از سلطان می‌خواهد که به‌گونه‌ای قواعد این پیوند و دوستی مستحکم شود که موجب رفاه حال مسلمانان و امن و امان گردد. وی سپس با استناد به آیه شریفه «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام» (۴۰) و تذکر به ناپایداری دنیا بر پیامبران و ائمه و اولیاء و علما و سلاطین و پادشاهان و مسلمان و کافر، خدا را گواه می‌گیرد که غیر از دوستی و هم‌دلی با سلطان سلیمان چیز دیگری در خاطرش نبوده و از لشکرکشی سلطان در حمایت از القاص میرزا گلایه کرده و باعث آن را ابراهیم‌پاشا (۴۱) ذکر می‌کند. آن‌گاه اشاره می‌کند که پس از واقعه القاص، هیچ‌گاه داعیه جنگ و جدال با مسلمانان به‌خاطر وی نمی‌گذشت، بلکه خواست او رفاه رعایا و عجزه طرفین بوده و قصد داشته که ایلچی به خدمت سلطان بفرستد تا ماده نزاع را، که به‌هیچ‌وجه مناسب نیست میان مسلمانان باشد، رفع کند» (ایواغلی: ۲۵۳-۲۵۷؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۲۸۸-۲۹۴).

شاه طهماسب به‌طریق مختلف سعی داشت باب گفتگو و نامه‌نگاری با سلطان عثمانی را باز نگه دارد و او را نیز ترغیب می‌کرد که ابواب «مفاوضات و مکاتبات» مفتوح دارد. برای نمونه؛ او ورود زین‌العابدین علی چلبی از فرماندهان دریایی عثمانی را، که کشتی‌اش در جنگ با پرتغالی‌ها، در اثر حادثه به ساحل هند رسید و مدت‌ها در هند و سند و کابل و ماوراءالنهر آواره بود و در نهایت به ایران و دربار صفوی رسید (۴۲)، بهانه قرار داد و نامه‌ای همراه او به سلطان سلیمان نوشت. در این نامه از سلطان عثمانی خواست با توجه به این که بین طرفین صلح برقرار است، او نیز به‌طریق مختلف، باب مکاتبه و نامه‌نگاری را که موجب تقویت بنیان دوستی است، باز نگه دارد و هر حادثه یا واقعه‌ای را که برای رفاه حال مسلمانان سودمند است به اطلاع وی نیز برساند (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۷۴-۷۳/۲؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۳۰۹-۳۱۲). هم‌چنین، باز برای تجدید مراتب دوستی، در آن هنگام که سلطان سلیمان مشغول بنای مسجد سلیمانیه بود، نامه‌ای به او نوشت و با اظهار مسرت از اتمام مسجد، سه جلد مصحف اعلی همراه یکی از معتمدین خود به‌نام کمال‌الدین تبت‌آقا برای مسجد فرستاد. شاه در نامه

خود پیشنهاد کرد که سلطان اندازه‌های لازم فرش مسجد را بفرستد تا براساس نقشه‌ای که خود شاه می‌کشد، فرش‌های نفیس بیافند و بفرستند. شگفت‌تر اینکه شاه طهماسب اظهار کرد همه مردم ایران از هر نژاد و آیینی، زن و مرد، حتی کودکان و پیران، از هفت‌ساله تا هفتادساله، هر شام و سحرگاه پس از ادای فرایض طاعات دعا، دوام دولت و قوام سلطنت سلطان عثمانی را بر ذمه خود لازم؛ بلکه به‌منزله فرایض می‌انگارند. او می‌افزاید حتی ثواب اعمال زیارت خانه خدا و مدینه مکرمه و مشاهد مقدسه ائمه که در اثر ایام صلح و امنیت، توسط زائران ایرانی انجام می‌شود، نصیب آن سلطان نیز خواهد شد (نک: فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۱۴/۲؛ ایواغلی: ۱۷۰-۱۷۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۱۱/۲-۸۱۸؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۳۳۰-۳۳۷). خواهر شاه طهماسب، سلطان‌خانم یا سلطانم، نیز در نامه‌ای به همسر سلطان سلیمان، همان درخواست شاه طهماسب را در مورد اهدای فرش به مسجد سلیمانیه تکرار کرده‌است (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۶۳/۲؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۳۴۳-۳۴۷).

شاه طهماسب به پیشنهادات اروپایی‌ها مبنی بر اتحاد نظامی علیه عثمانی پاسخ مثبت نداد و به‌نظر می‌رسد که احساسات مذهبی او در اتخاذ این تصمیم تأثیرگذار بوده‌است؛ اگرچه این شیوه تدبیر آمیخته به حزم و دوراندیشی، دلایل سیاسی نیز داشت. زمانی که سفیر ونیز، دالساندری در سال ۹۷۹ ق. / ۱۵۷۱ م. وارد دربار ایران شد و به شاه طهماسب پیشنهاد اتحاد نظامی علیه عثمانی را داد؛ شاه به گفته‌های سفیر توجهی نکرد و حفظ صلح و ادامه روابط دوستانه با دولت عثمانی را بر عقد پیمان نظامی با ونیز ترجیح داد. در این تصمیم‌گیری شاه، مذهب نیز در کنار دلایل سیاسی نقش داشت. شاه که فرد متعصب مذهبی و معتقد به غزا و جهاد با کفار مسیحی بود، نمی‌توانست در اتحاد با مسیحیان، علیه دولت مسلمان عثمانی به جنگ بپردازد. لذا با حزم و دوراندیشی، سیاست درستی را در پیش گرفت و با محترم شمردن قرارداد آماسیه، از کشاندن دو ملت همسایه و مسلمان ایران و عثمانی به جنگ خودداری کرد (نوایی، ۱۳۷۰: ۱۶۴؛ پارسادوست، ۱۳۷۷: ۳۶۶). برخورد وی با آنتونی جنکینسون (۱۳۹۶: ۱۱۰)، قتل شاهزاده بایزید عثمانی و پناهنده در دربار وی (البته پس از چندبار تقاضای بخشش او از سلطان از طریق ارسال قاصد و نامه که بی‌نتیجه بود) (همان: ۱۰۶؛ صفوی، ۱۳۶۳: ۷۴-۸۱؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۵۱-۵۵۵؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۸۶) (۴۳)، تبعید و زندانی کردن اسماعیل میرزا پسر خود در قلعه قهقهه که مخالف صلح با عثمانی و طرفدار جنگ بود (نک: قمی، ۱۳۸۳: ۱ / ۳۸۸؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۴۶؛ دالساندری، ۱۳۸۱: ۴۶۴) (۴۴)، همه نشان از تمایل شاه طهماسب به حفظ صلح آماسیه با عثمانی و تداوم رابطه دوستانه با این همسایه دارد. در گزارش جنکینسون که شاهد آمدن سفیر عثمانی به دربار شاه طهماسب بوده، آمده است که این سفیر برای انعقاد قرارداد صلح با هدایای ارزشمندی به قزوین

آمد و بر سفیر انگلستان برتری داده شد و بازرگانان تُرک از سفیرشان خواستند با شاه ایران رایزنی نمایند که به جنکینسون توجه نکند تا به پیمان و رابطه دوستانه‌اش با عثمانی لطمه‌ای وارد نشود. از این رو، پس از انعقاد صلح، به قرآن سوگند یاد کردند که شرایط صلح نقض نشود؛ همیشه با یکدیگر در صلح و آرامش زندگی کنند و در برابر دشمنان با یکدیگر متحد شوند. سپس سفیر عثمانی با عزت و احترام زیاد همراه با سر شاهزاده بایزید و هدایای شاه طهماسب، قلمرو صفویه را ترک کرد (جنکینسون، ۱۳۹۶: ۱۰۶، ۱۰۸). شاید همین سیاست صلح‌گرایی شاه طهماسب بوده که سفیر ونیز درباره وی گفته است: این پادشاه هرگز رغبت به جنگ ندارد و این بی‌رغبتی را به کم‌شهامتی او تعبیر کرده‌است (دالساندری، ۱۳۸۱: ۴۶۶؛ نیز، جنکینسون، ۱۳۹۶: ۱۱۶-۱۱۷).

در واقع شاه طهماسب آگاه بود که درگیری‌های مرزی و تنش مذهبی بین دو کشور، نابسامانی‌هایی در مرزها و ناامنی‌هایی در مسیرها و راه‌های تجاری در پی خواهد داشت که برای دولت صفویه زیان‌بار خواهد بود. از سویی، این درگیری‌ها موجب می‌شد که او نتواند مشکلات داخلی خود را مرتفع سازد. شهرهای درگیر جنگ، رونق تولید و تجارت خود را از دست می‌دادند. هم‌چنین اتخاذ سیاست زمین‌سوخته و نابودی منابع در برابر سپاه عثمانی که به دلیل کمبود نیروی نظامی صفویه صورت می‌گرفت، در درازمدت از نظر کشاورزی، دامداری، اقتصادی و تجاری پیامدهای ناگواری را ایجاد می‌کرد. در حالی که برقراری صلح آماسیه می‌توانست از دامنه این آسیب‌ها بکاهد و حتی اتحاد دولت عثمانی با اوزبکان را برای مقابله با دولت صفوی تحت تأثیر خود قرار دهد. زیرا این صلح از میزان تهاجمات اوزبکان علیه صفویه- که پیشتر با تحریک عثمانی‌ها شدت داشت- می‌کاست. حالت صلح برای دولت عثمانی نیز مفید بود؛ زیرا هزینه سرسام‌آور جنگ با ایران را صرفه‌جویی می‌کرد و فرصت مناسبی به‌دست می‌آورد تا بر جبهه اروپا متمرکز شده و اهداف خود را پی‌گیری نماید.

شاه طهماسب پس از درگذشت سلطان سلیمان، رابطه دوستانه خود را با جانشینان او، سلطان سلیم دوم (حک ۹۷۴-۹۸۲ ق/ ۱۵۶۶-۱۵۷۴ م) و سلطان مراد سوم (حک ۹۸۲-۱۰۰۳ ق/ ۱۵۷۴-۱۵۹۴ م) حفظ کرد و با ارسال سفرا، هدایا و نامه‌هایی برای آنها، ضمن تعزیت درگذشت سلطان پیشین، پیشین، جلوس آنها را تبریک گفته و خواستار حفظ رابطه صلح‌آمیز موجود بین طرفین شده‌است (نک: فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۸۷/۲-۹۵؛ قمی، ۱۳۸۳: ۴۶۰/۱، ۴۷۷؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۴۵۲-۴۹۶). او در نامه به سلطان سلیم دوم، اقدامات پدرش سلطان سلیمان را در امر جهاد با کفار فرنگ ستوده و آن را به مقتضای آیات قرآن (حج/۷۸، انفال/۶۷، تحریم/۹، توبه/۳۶) برای تقویت و رونق و رواج دین مبین اسلام دانسته و مرگ او را در راه جهاد با کفار و مشرکین، مصداق آیه: «و من یخرج من بیته مهاجراً الی

الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله» (۴۵) ذکر کرده‌است و خود را در اندوه مرگ وی بسیار متألم نشان می‌دهد. در انتها نیز با یادآوری بنیان عهد و میثاق و مودت طرفین، از سلطان سلیم خواسته که هم‌چنان این رشته دوستی و اتحاد را مستحکم نگه دارد و زیاده‌بر گذشته، ابواب آمد و شد و ابلاغ رسل و رسایل را مفتوح بدارد (فریدون بیگ، ۱۳۷۴: ۹۰/۲-۹۵؛ قمی، ۱۳۸۳: ۴۷۸/۱-۵۴۵؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۴۶۰-۴۷۱؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۱۴۲-۲۱۶). هیئت سفارت شاه طهماسب برای تهنیت جلوس سلطان سلیم به ریاست شاه‌قلی سلطان استاجلو حاکم چخورسعد، بسیار باشکوه و همراه با هدایای نفیس (۴۴ بار شتر) بود و مورد استقبال شایان دربار عثمانی قرار گرفت و با تشریفات بسیار نیز مرخص شد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۴۶۰/۳؛ قمی، ۱۳۸۳: ۴۶۰/۱، ۵۴۵؛ عالم‌آرای شاه طهماسب، ۱۳۷۰: ۳۸۸؛ تفصیل آن در: سلانیکلی، ۱۳۸۹: ۱۷۱-۱۷۷؛ پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۳۷۲/۲؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۴۵۷-۴۵۹). از طرف سلطان سلیم نیز در سال ۹۷۴ ق/۱۵۶۶ م. سفیری به دربار شاه طهماسب آمد (منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۰۲؛ عالم‌آرای شاه طهماسب، ۱۳۷۰: ۳۸۸). در سال ۹۷۶ ق/۱۵۶۸ م. علی‌آقا چاوش‌باشی سلیم برای معذرت‌خواهی درباره قتل معصوم بیگ صفوی وکیل شاه و همراهانش که در راه زیارت حرمین به دست نیروهای عثمانی کشته شده بودند، به دربار شاه طهماسب آمد که مورد نوازش قرار گرفت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۴۶۳/۳-۱۴۶۵) و شاه صفوی رابطه دوستانه را بر پی‌گیری خون کارگزار خود ترجیح داد. او پس از مرگ سلطان سلیم دوم، تعزیت‌نامه‌ای (در: ایواغلی: ۱۹۱-۱۹۵؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۴۷۲-۴۸۱ و ۴۸۶-۴۹۶) برای پسر و جانشین او سلطان مراد سوم فرستاد. سلطان مراد نیز در سال ۹۸۴ ق/۱۵۷۶ م. تخماق سلطان استاجلو را که از سوی شاه طهماسب به دربار عثمانی رفته بود، همراه با هدایای فراوانی شامل غلام، خیمه و خرگاه، اسبان تازی، اقمشه و پارچه، صندوق‌های سیم و زر و کتب نفیس و فرستاده‌ای به دربار صفوی بازگرداند. تخماق و فرستاده سلطان به حضور شاه اسماعیل دوم (حک ۹۸۴-۹۸۵ ق/۱۵۷۶-۱۵۷۸ م) رسیدند و نامه سلطان را که «مکتوبی بود مشتمل بر اظهار محبت و وداد و اضباط قواعد مودت و اتحاد» به او دادند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۵۲۳/۳؛ قمی، ۱۳۸۳: ۶۲۸/۲؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۳۳).

سیاست صلح‌دوستی شاه محمد خدابنده با عثمانی

دولت عثمانی در فرصت مناسب پس از مرگ شاه طهماسب، با نقض پیمان آماسیه، در دوره شاه محمد خدابنده، سرزمین‌های ایران را مورد تهاجم قرار داد. اما شاه محمد، سیاست صلح‌دوستی و حفظ

روابط دوستانه با عثمانی را همانند پدرش، شاه طهماسب، ادامه داد و در نامه‌های متعددی که به سلطان مراد سوم نوشت، همواره سعی کرد با استفاده از مکاتبات دیپلماتیک و از راه صلح و دوستی، سلطان را از ادامه حملات و تجاوز به ایران بازدارد. او در نامه‌هایش بارها به آیات قرآنی و احادیث استناد جست و سعی کرد با احساسات دینی، روابط دوستانه را با سلطان عثمانی حفظ و لزوم صلح و آشتی را برای دو دولت مسلمان ایران و عثمانی و مردم یادآوری کند. شاه صفوی در نامه‌ای به سلطان مراد سوم، در آغاز ضمن حمد و ستایش خداوندی که سلاطین عدالت‌آیین را اسبابی برای انجام امور مردم و ایجاد رفاه خواص و عوام گردانیده و خود مفتوح ابواب صلح و صلاح است، از فواید صلح و بانیان آن در دوره شاهان شاهان پیش از خود (شاه طهماسب یکم و سلطان سلیمان) سخن گفت و تمشیت این امر بزرگ را فقط با تأسیس اساس امر صلاح و اصلاح که طبق آیه قرآنی «واصلحوا ذات بینکم»، عامل انتظام جامعه انسانی و موجب رفاه حال خواص و عوام است، میسر می‌داند. از این رو، برعهده پادشاهان مسلمان ضروری می‌داند که این سنت سنیه را وجهه همت خویش قرار دهند و همواره در جهت تحکیم رابطه توأم با محبت و دوستی بکوشند. سپس در ادامه، مقصود خویش را صلح و آشتی و استمرار آن میان دو دولت بیان کرد و از سلطان عثمانی خواست اگر به‌خاطر رفتار اسماعیل دوم (که سیاست ضد عثمانی داشت) ناراحت شده، غبار کدورت را از خویش دور ساخته و رشته اتحاد را با وفای به عهد «وفوا بعهدهی اوف بعهدکم» (۴۶) مستحکم کند و قواعد صلح و صلاح را، که سبب رضایت خداوند و موجب رفاه حال توده مردم است، تجدید کند تا در اثر لشکرکشی‌های نظامی و وقوع جنگ و جدال میان طرفین، میان امت اسلامی خون‌ریزی رخ ندهد. در نتیجه، نفوس و اعراض مسلمانان در اثر تدبیر صلح‌طلبی سلطان در امنیت و آرامش باشد و حجاج بیت‌الله‌الحرام و زوار مدینه طیبه و ائمه علیهم‌السلام علیهم‌السلام با خاطری آسوده به وظایف طاعات و عبادات قیام کنند (ایواوغلی: ۲۶۰-۲۶۶؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۴۲-۲۹/۱؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۲۲-۲۲۸؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۷۶-۷۷).

شاه محمد خدابنده در نامه دیگری که به سلطان مراد سوم عثمانی نوشته باز هم از صلح و آشتی سخن رانده و عهدشکنی عثمانی‌ها را با لحن محترمانه و مؤدبانه نقد کرده‌است. وی با اشاره به صلح آماسیه که به‌منظور آسودگی و امنیت امت پیامبر اسلام (ص) بسته شده بود، از پای‌بندی دولت ایران به این معاهده سخن گفته‌است. او با استناد به آیات متعدد قرآنی (۴۷) و روایت «لا دین لمن لا عهد له» از از رسول خدا (ص)، از لزوم صلح و اتحاد و پای‌بندی به عهد و پیمان سخن گفته و از عهدشکنی عثمانی‌ها و حمله به ایران و بارآوردن خرابی و خسارات گزاف به جان و اموال مردم گلایه کرده‌است. شاه صفوی با استناد به آموزه‌های دینی، ثمره عدالت را رفاه حال رعیت که ودیعه‌های خداوند هستند،

دانسته و می‌گوید این رفاه موقعی حاصل می‌شود که سلاطین عصر با هم در کمال سلوک و اتحاد باشند تا اختلافی به امور کشورها راه نیابد و عامه مردم در سایه توجه آنان به کار و زندگی خود مشغول باشند. از این رو، شاه طهماسب و سلطان سلیمان با یکدیگر ترتیب صلح (آماسیه) و اصلاح ذات‌البین در میان نهادند. بر این روال، او نیز بسیار کوشیده‌است که این امر تقویت و تحکیم یابد. او در ادامه، عهدشکنی عثمانی‌ها و برهم زدن صلح و آغاز جنگ را موجب محرومیت مردم ایران از زیارت خانه خدا و عتبات عالیات ذکر کرده‌است (ایواوغلی: ۲۶۶-۲۷۳؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۱/۴۳-۶۳). جالب اینکه نامه سلطان مراد سوم به محمد خدابنده پر از عبارات ناشایست و توهین‌های زننده نسبت به شاه صفوی و دودمان او و همراه با تهدید و تخویف است (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۲/۲۸۳-۲۸۶؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۱/۶۴-۷۴).

در تاریخ سلانیکه بارها به سفرا و نامه‌های شاه محمد خدابنده به دربار عثمانی در طلب صلح و صلاح و پایان یافتن لشکرکشی‌ها، که به تلف شدن «عجزه و مساکین» انجامیده، اشاره شده و اینکه حتی شاه عجم حاضر بوده حیدر میرزا فرزند حمزه میرزا را به خدمت سلطان بفرستد و مناطقی را که سلطان تصرف کرده بود به او واگذارد؛ اما صلح برقرار گردد (سلانیکه، ۱۳۸۹: ۳۰۲، ۳۰۴). این مورخ عثمانی از سفارت مقصود سلطان در سال ۹۸۸ ق/۱۵۸۰ م (همان: ۲۴۳)، ابراهیم خان توچی (۴۸) حاکم قم و کاشان در سال ۹۹۱ ق/۱۵۸۳ م (همان: ۲۴۷، ۲۶۲) و ایلچی شاه عجم در سال ۹۹۴ ق/۱۵۸۶ م (همان: ۲۸۵) سخن گفته‌است.

میرزا سلیمان، وزیر شاه محمد خدابنده نیز در سال ۹۸۹ ق/۱۵۸۱ م. در نامه‌ای که به سردار عثمانی، سنان پاشا، نوشت با یادآوری پیمان آماسیه و اثر آن در روابط طرفین و ایجاد امنیت و آرامش در مرزهای دو کشور و تلاش شاه طهماسب برای حفظ این صلح در قضیه استرداد بایزید و پسرانش به عثمانی، خواستار توقف جنگ میان دو دولت مسلمان و ایجاد صلح و آشتی و روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه شد و جنگ را نه تنها برای مسلمانان روا نمی‌شمارد؛ بلکه آن را به ضرر مسلمانان نیز می‌داند. او از سلطان عثمانی خواست که نقض عهد پدران خود نکند و اگر حتی از اسماعیل میرزا خطایی هم سر زده باشد، گناه او را به پای دیگران ننویسد (قمی، ۱۳۸۳: ۲/۷۱۷-۷۲۱).

با همه تلاش شاه محمد خدابنده برای جلوگیری از لشکرکشی سلطان عثمانی به ایران، سلطان مراد سوم به یک جنگ گسترده دست زد و توانست بخش‌های وسیعی از قلمرو صفویه در نواحی غربی و شمال غرب (آذربایجان و قفقاز) را تصرف نماید و خسارات و تلفات زیادی را به شهرهای ایران و نیروهای نظامی صفویه وارد سازد. شرح این لشکرکشی در منابع صفویه و عثمانی به تفصیل آمده‌است

(همان: ۶۷۶-۶۸۷؛ واله، ۱۳۷۲: ۵۹۶-۶۰۰؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۷۶-۱۰۸، ۱۶۴-۱۷۷؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۶۲۷-۶۳۳؛ ابوبکر، ۱۳۸۷: ۴۳-۱۲۰؛ سلانیکی، ۱۳۸۹: ۳۲۰-۳۲۸). به‌تعبیر واله اصفهانی، آن همه تدبیر و آمد و رفت بی‌فایده برآمد و پس از اینکه ابراهیم‌خان ترکمان که از سوی محمد خدابنده با نامه و تحف و هدایای شایان به دربار سلطان عثمانی رفته بود، از وی در باب پذیرش صلح و صلاح جواب مساعدی نشنید، سلطان عثمانی با اعزام فرهادپاشا برای تسخیر ایران، توانست ولایت چخورسعد و قراباغ و بیشتر مناطق آذربایجان را تصرف کند و ابراهیم‌خان به‌مدت هفت‌سال در استانبول سرگردان بود تا زمان شاه عباس به ایران بازگشت (واله، ۱۳۷۲: ۶۲۵؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۱۱۲).

دربار سیاست صلح‌طلبی شاه صفوی، سلطان مراد سوم با واجب شرعی دانستن شکست «کفار خاکسار»، طی فرمانی در سال ۹۸۶ ق/ ۱۵۷۸ م. رسماً حمله به ایران را تحت عنوان «جهاد» صادر کرد (متن فرمان در: فریدون‌بیگ، ۱۳۷۴: ۲/ ۲۰۸؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۸۶/۱-۹۰). برای زدودن هر نوع شک و شبهه در جنگ با صفویه، فتوای شیخ‌الاسلام شمس‌الدین احمد قاضی‌زاده افندی در اختیار مصطفی‌پاشا فرمانده سپاه قرار گرفت که در آن، قتل قزلباشان شرعاً حلال اعلام و آنها به‌سبب عاصی‌شدن بر سلطان عثمانی، کافر تلقی شده‌بودند. از این‌رو، تصرف مال و املاکشان بر سربازانی که آنان را می‌کشند جایز اعلام و اگر کسی توسط قزلباشان کشته می‌شد، شهید محسوب شده‌بود (پچوی، ۱۳۸۳: ۱/ ۳۸-۳۶؛ Kirzioglu, 1976, 280-281؛ ابوبکر، ۱۳۸۷: مقدمه/۳۵). عبارات تند مذهبی درباره صفویه و قزلباشان در مکتوبات سلطان عثمانی در این دوره بسیار مطرح شده و بر اختلاف مذهبی دو کشور به‌عنوان عاملی برای لشکرکشی تأکید شده‌است (نک: نامه سلطان مراد سوم به شاه‌محمد خدابنده، در: فریدون‌بیگ، ۱۳۷۴: ۲/ ۲۸۳-۲۸۶؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۱/ ۷۰-۷۲).

سلطان مراد سوم در همان ایام (۹۸۶ ق) در نامه‌ای به حاکم داغستان (که نام او برده نشده) از او خواست که با نیروهای خود به سپاه عثمانی بپیوندند و با همکاری امرای گرجستان، «رافضیان پیمان‌شکن و دشمنان چهار یار گزین را از میان بردارند و برای رهایی اهل سنت و جماعت از شکنجه آنان، جهادی موافق رضای حق و شایسته دین اسلام به‌جای آورند...» (۴۹) (فریدون‌بیگ، ۱۳۷۴: ۲/ ۳۱۶-۳۱۷؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۱/ ۹۹-۱۰۳). سلطان عثمانی، گردهای نواحی مرزی ایران و عثمانی و شروانیان را نیز تحریک به درگیری با نیروهای صفویه کرد. او در آغاز لشکرکشی، رسماً فرمان داد امرای کرد به غارت آذربایجان اقدام کنند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲/ ۲۵۶؛ روملو، ۱۳۸۴: ۳/ ۱۵۵۴-۱۵۵۶). در نوشته‌های نویسندگان ترکیه، اقدامات سرداران عثمانی در تحریک اکراد و عشایر سرحدی و قتل و

غارت مردم نواحی ایران توسط این اکراد اغواشده، به تفصیل شرح داده شده است (نک: Kutukoglu, 1962, 23-25, 41-45, 51; Kirzioglu, 1976, 318; پچوی، ۱۳۸۳: ۳۹/۱).

سرداران و پاشایان عثمانی به ابوبکر میرزا پسر برهان از سلاطین سابق شروان نیز مکتوبی نوشتند و او را به تسخیر گرجستان و شروان دلگرم ساختند (متن نامه در: قمی، ۱۳۸۳: ۶۷۷/۲-۶۷۸). به سبب ضعف دولت صفویه، ابوبکر میرزا و سپاهیان، حاکم دست‌نشانده صفوی در شروان را با تعداد زیادی از هواداران و نیروهای قزلباش از دم تیغ گذراندند. امرای داغستان نیز به قزلباش‌ها هجوم بردند و اهالی دربند، حکمران قزلباش را دستگیر و کشتند (ابوبکر، ۱۳۸۷: ۶۸-۷۰؛ سلانیک، ۱۳۸۹: ۲۳۳؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۹۰-۱۰۰؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۶۵-۳۶۶). در لشکرکشی گسترده عثمانی، قوای اعزامی با نهایت قساوت و بی‌رحمی، در شهرها و روستاهای ایران به کشتار و غارت پرداختند و اوج این کشتار در تبریز رخ داد که به نقل قاضی احمد قمی، قریب هفت هشت هزار مردم، از مرد و زن، پیر و جوان، سادات و علما و صلحا را کشتند و حدود همین تعداد از زنان و دختران و کودکان را اسیر کردند و در معرض خرید و فروش قرار دادند (قمی، ۱۳۸۳: ۷۸۹/۲). «مجملاً از ظهور اسلام تا غایت، این نوع قتل‌عامی بر زمره مؤمنین سمت ظهور نیافته بود و هیچ‌یک از سلاطین کُفر، جرأت به این امر شنیع نکرده بودند» که سلطان عثمانی مرتکب آن شد (همان‌جا). در تاریخ عثمان پاشا، با غرور و خرسندی به کشتارهای سپاه عثمانی اشاره شده و از جمله در کشتار تبریز نوشته است: «عساکر از یک طرف هجوم همه‌جانبه آورده زن و مرد بی‌شماری را که در شهر و در اردویشان بود، قتل‌عام کرده و مال و منالشان را به غارت و یغما بردند» (ابوبکر، ۱۳۸۷: ۱۱۶). با این وجود، سلطان مراد پس از اینکه در جنگ به اهداف خویش دست یافت، به مصالحه روی آورد. به نقل افندی، سرانجام چون شاه عجم دائم برای صلح سفیر می‌فرستاد و سپاه عثمانی نیز چندان میل به جنگ نداشتند، سلطان «الصلحُ خَیرُ» گفت (سلانیک، ۱۳۸۹: ۲۴۴) و با این توجیه که «مدتی است رعایای مملکت در زیر سپاه سلطنت در پایمال شدن است و به آسایش نیاز دارند، جهت مصالحه جواز دادند» (همان: ۳۰۵). هرچند تلاش‌های صلح که با شروطی از سوی دولت عثمانی همراه بود، به فرجام مشخصی نرسید و سلطنت شاه محمد خداپنده نیز پایان گرفت (نک: افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۲۰۵-۲۰۹)؛ تا اینکه با روی کار آمدن شاه عباس یکم (۹۹۵-۱۰۳۸ ق/ ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م)، معاهده صلح استانبول اول (۹۹۹ ق/ ۱۵۹۱ م) بین دو دولت منعقد شد. بدین ترتیب، نیروهای عثمانی در مناطق اشغالی از ۹۸۵ تا ۱۰۱۲ ق. به مدت سه دهه ماندگار شدند.

نتیجه

با بررسی سیاست صفویان نسبت به همسایه غربی، دولت عثمانی، که با تکیه بر متن مراسلات و معاهدات فی‌مابین صورت گرفت، آشکار شد که حتی شاه اسماعیل یکم که بیشتر ایام سلطنت خویش را در جدال با ملوک‌الطوایف داخلی و کشمکش با همسایگان برای تثبیت حدود مرزی و جغرافیای سیاسی ایران گذراند، سیاست صلح‌دوستی و روابط دوستانه را با عثمانی مدنظر داشت و اصل تقدم صلح بر جنگ برای او مهم بود. به‌ویژه پس از جنگ چالدران، این سیاست تقویت شد. نامه‌های مؤدبانه و صلح‌آمیز او به سلطان سلیم اول، حاکی از سیاست ترک رویه دشمنی و خصومت نسبت به عثمانی و تمایل به صلح‌دوستی بود. شاه طهماسب که به‌گواه غالب منابع، پادشاهی مذهبی، دین‌دار و متعصب بوده‌است؛ تأثیر مذهب بر تصمیم‌گیری او برای سیاست صلح‌دوستی و روابط مسالمت‌آمیز به‌ویژه با دولت مسلمان عثمانی بیشتر به چشم می‌خورد. اساساً شاه طهماسب، علاقه‌ای به جنگ با دولت عثمانی نداشت و آن را جنگ میان دو دولت مسلمان می‌دانست و آن را روا نمی‌شمرد. این سیاست در دوره شاه محمد خدابنده با تأکید بر حفظ صلح آماسیه بین دو کشور تداوم یافت. در سده دهم هجری/ شانزدهم میلادی، پادشاهان صفویه به‌رغم جنگ‌هایی که ناگزیر با عثمانی داشتند و غالب این جنگ‌ها به سبب روحیه فرصت‌طلبی و توسعه‌طلبی عثمانی‌ها رخ می‌داد؛ اما هم‌چنان سیاست صلح‌دوستی و حفظ روابط دوستانه با عثمانی را ادامه می‌دادند و همواره سعی داشتند که با استفاده از مکاتبات دیپلماتیک و از راه صلح و دوستی، سلطان را از ادامه حملات و تجاوز به ایران بازدارند. در این نامه‌ها بارها به آیات قرآنی و احادیث استناد شده و تلاش کرده‌اند با توجیهاات دینی، روابط دوستانه را با سلطان عثمانی حفظ و لزوم لزوم صلح و آشتی را برای دو دولت مسلمان ایران و عثمانی و مردم یادآوری کنند. به‌طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که شاهان صفوی هم به‌دلیل عمل به یکی از تکالیف مهم اسلامی؛ یعنی وفای به عهد و پای‌بندی به معاهده صلح؛ و هم به‌دلیل اشتراکات دینی با دولت مسلمان عثمانی، نقض عهد نکرده و بر روابط دوستانه و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با این دولت تأکید داشتند. در تلاش صفویه به هم‌گرایی با دولت عثمانی و استقرار صلح و سازش و تداوم آن در روابط دوجانبه، افزون بر آموزه‌های دینی، ارزیابی از شرایط داخلی و توان نظامی دولت صفویه در برابر عثمانی، سیاست بازدارندگی دشمن از تهاجم و تلاش برای براندازی موجودیت صفویه، حفظ قدرت و حکومت، فراهم کردن شرایط امنیت و آرامش در مرزها و داخل کشور و آسایش و راحتی مردم، جلوگیری از تلف شدن نیروهای انسانی و هدر رفتن

سرمایه مادی، از دیگر عواملی بود که صفویان را به اتخاذ سیاست صلح‌طلبی در برابر عثمانی ترغیب می‌کرد.

یادداشت‌ها:

۱. بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۳ (پیاپی ۲۷)، مرداد و شهریور.
۲. پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۲، ش ۱-۲، بهار و تابستان، ۳۵-۴۲.
۳. ترجمه هادی حسین‌خانی، تاریخ درآینه پژوهش، س ۱، پیش شماره ۴، زمستان: ۳۹-۷۸.
۴. مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین، به اهتمام مقصودعلی صادقی، تبریز، ستوده، ۳۱۳-۳۲۶.
۵. تاریخ درآینه پژوهش، س ۵، ش ۱، بهار: ۳۹-۶۲.
۶. نامه تاریخ‌پژوهان، س ۴، ش ۱۵، پاییز: ۵۰-۶۷.
۷. در: نقش آذربایجان در تحکیم هویت ایران، تهران، وزارت آموزش عالی و دانشگاه پیام‌نور نقده.
۸. تاریخ نو، ش ۱۲، پاییز: ۱-۲۲.
۹. بررسی‌های تاریخی، س ۳، ش ۵: ۲۲۳-۲۴۴.
۱۰. در: اوا ام. ژرمیاس (گردآوری) (۱۳۸۶)، تاریخ پیوستگی‌های فرهنگ ایران با فرهنگ زبان‌های ترکی در سده‌های ۱۱-۱۷، ترجمه عباسقلی غفاری فرد، تهران، امیرکبیر، صص ۲۱۱-۲۲۸.
۱۱. ترجمه حسین محمدزاده صدیق، در: تاریخ روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی، به کوشش نصرالله صالحی، تهران، طهوری، ۶۱-۸۵.
۱۲. ترجمه نصرالله صالحی، در: همان مأخذ، ۸۷-۱۱۹.
۱۳. ترجمه حجت جعفری، در: همان، ۱۲۱-۱۵۸.
۱۴. ترجمه نصرالله صالحی و صفیه خدیو، همان، ۲۲۱-۲۴۷.
۱۵. ترجمه علی کاتبی، همان، ۳۰۹-۳۴۶.
۱۶. پژوهش‌های ایران‌شناسی، دوره ۸، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷: ۱۱-۱۲۹.
۱۷. سوره اسراء، آیه ۳۴. برخی از آیات درباره صلح: سوره بقره، آیه ۲۰۸ (در این آیه، واژه سلم با صلح و مسالمت مترادف است): انفال، آیه ۶۱؛ نساء، آیه‌های ۹۴ و ۱۲۸؛ ممتحنه، آیه ۸ و آیاتی دیگر.
۱۸. برای آگاهی از مباحثی در این باره، نک: برزنونی، ۱۳۸۴.
۱۹. شاه اسماعیل پیش از پرداختن به جنگ با مخالفان خود، ابتدا با اعزام فرستاده و ارسال نامه از آنان دعوت به اطاعت و عدم جنگ می‌کرد و چون تمکین نمی‌کردند و مہیبای کارزار می‌شدند، با آنها به نبرد می‌پرداخت. نمونه‌ها: با علاءالدوله ذوالقدر سال ۹۱۳ (قمی، ۱۳۸۳: ۸۹/۱)، باریک‌بیگ پرناک حاکم بغداد سال ۹۱۴ (همان، ۹۳؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲/ ۱۰۳۱؛ امینی، ۱۳۸۳: ۲۸۷)، شاه رستم حاکم لرستان سال ۹۱۳ (روملو: ۱۰۳۳؛ قمی: ۹۴)، سلطان مراد حاکم فارس (روملو: ۹۸۲؛ قمی: ۷۷)، سلطان احمد سارویی حاکم یزد (روملو: ۱۰۰۲؛

قمی: ۸۵)، امیر حسام‌الدین حاکم گیلان بیه‌پس (روملو: ۱۰۱۰؛ قمی: ۸۷)؛ پذیرفتن والی شوشتر و حاکم دزفول (روملو: ۱۰۳۳).

۲۰. شاه اسماعیل با اینکه شییک‌خان در خراسان مرتکب ستم‌های زیادی بر مردم شده بود و نامه‌های بی‌ادبانه‌ای برای شاه صفوی می‌فرستاد، یک بار قاضی نورالله و بار دیگر شیخ محیی‌الدین احمد شیرازی مشهور به شیخ‌زاده لاهیجی که هر دو دانشمند بودند به رسالت نزد شییک‌خان فرستاد که او را از آن حرکات منع کنند و با قناعت کردن به بلاد ماوراءالنهر، از تجاوز به خراسان دست بکشد. اما شییک‌خان سخن از جنگ به میان آورد (خواندامیر، ۱۳۵۳: ۵۰۴/۴؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱/۲، ۱۰۴۰، ۱۰۴۲؛ امینی، ۱۳۸۳: ۳۲۵-۳۲۶؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱/۱-۱۰۱-۱۰۲). متن نامه شاه اسماعیل برای خان اوزبک توسط شیخ‌زاده، در: ایواغلی، نسخه خطی: ۱۳۰-۱۳۴؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۹۳-۹۹. نامه دیگر به شییک‌خان در پاسخ نامه تهدیدآمیز او، در: نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۷۱-۷۳. برای متن نامه شییک‌خان که با غرور و نخوت نوشته شده و با عبارت «اسماعیل داروغه» شروع می‌شود، نک: روملو، ۱۳۸۴: ۲/۱۰۴۳-۱۰۴۵؛ واله، ۱۳۷۲: ۱۸۳-۱۸۴؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۸۱-۸۴.

۲۱. پادشاه مجاهد غازی... بر بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرمود و به هر شهر و قصبه که رسید ابواب عدل و احسان بر روی روزگار متوطنان آن برگشود (خواندامیر، ۱۳۵۳: ۴/۴۸۷).

۲۲. خواندامیر، ۱۳۵۳: ۵۴۴/۴؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۸۵؛ عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۵۱۱-۵۱۲، ۵۱۵-۵۱۶؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۸۵؛ بدلیسی، سلیم‌نامه، برگ ۷۲ الف، ۷۶ ب-۷۷ الف و ۸۱ الف؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۹۶-۲۹۹؛ ولایتی، ۱۳۷۵: ۱۲۵-۱۶۱.

۲۳. درگیری تیمور (حک ۷۷۱-۸۰۷ ق/ ۱۳۷۰-۱۴۰۵ م) با بایزید اول (حک ۷۹۱-۸۰۴ ق/ ۱۳۸۹-۱۴۰۲ م)، در نبرد آنقره (آنکارا) در سال ۸۰۴ ق/ ۱۴۰۲ م.

۲۴. با اینکه عبیدالله‌خان پس از مرگ شییک‌خان در حوادث اوزبکان با صفویه حضور دارد؛ اما در سال ۹۳۹ ق رسماً به حکومت رسید و پیش از او کوچکونجی‌خان و پسرش ابوسعید به مدت بیست و چهار سال سلطنت کردند (نک: قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۶۴-۲۶۵).

۲۵. عبیدخان اوزبک نیز در پاسخ نامه سلیم، همانند وی، عبارات ناشایستی را درباره نیروهای قزلباش به کار می‌برد و به رجزخوانی درباره افتخارات خود در جنگ با نجم‌ثانی می‌پردازد. متن نامه در: فریدون‌بیگ، ۱۳۷۴: ۱/۳۷۷-۳۷۹؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۱۲۷-۱۳۲؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۱۰۹-۱۰۶.

۲۶. سلطان سلیم در نامه مورخ ماه صفر سال ۹۲۰ خورشید به شاه اسماعیل، اعمال و کردار او را مغایر اسلام و مظالم خوانده و می‌گوید برای تقویت اسلام و از میان برداشتن مظالم و به تلافی کارهایی که او انجام داده‌است، به قتلش فتوا داده شده و پیش از کشته شدنش لازم است که اسلام آورده و سرزمین‌هایی را که اسب‌های عثمانی بدان‌جا گام می‌نهند، بدو واگذار کند. همچنین گفته بود که برای این منظور در ماه صفر از

استانبول حرکت کرده و شخصاً در جنگ حاضر خواهد شد (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۳۷۹/۱-۳۸۰؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۹۶/۲).

۲۷. سوره نساء، آیه ۱۲۷.

۲۸. سوره حجرات، آیه ۹.

۲۹. سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

۳۰. سفیر پیشین شاه اسماعیل به دربار عثمانی که توسط سلطان سلیم زندانی شده بود.

۳۱. نامه به حاکم گیلان (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۴۳۶/۱-۴۳۷؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۳۱۱-۳۱۵)، حاکم مازندران (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۴۳۵/۱؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۳۲۳-۳۲۵)، فتح‌نامه به سلیمان (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۳۸۶/۱-۳۸۷؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۲۱۳-۲۱۵)، به امراء مشرق و قبایل کُرد (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۳۹۰/۱؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۲۲۱). سلیم با ارسال فتح‌نامه مصر برای شیخ ابراهیم شروانشاه، از او خواست که برای لشکرکشی مجدد به ایران و سرکوب شاه اسماعیل در همراهی با سلطان عثمانی آماده باشد (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۴۳۷/۱-۴۴۴؛ نوایی، ۱۳۶۸ الف: ۲۷۵-۲۸۹).

۳۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۱ و ۱۷۴.

۳۳. نک: خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۱۲-۱۱۴؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۷۱؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۱۴-۴۱۵؛ دالساندری، ۱۳۸۱: ۴۶۶-۴۶۷؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۴۰۱/۲-۴۰۲.

۳۴. سلطان سلیمان در این نامه، شاه طهماسب را به جنگ دعوت و او را تهدید کرد که با لشکری گران برای نابودی او و تصرف دیارش رهسپار خواهد شد. سلطان سلیمان، شاه صفوی را به خواتین پرده‌نشین تعبیر کرد که در برابر نیروهای عثمانی میدان را خالی کرده‌است (نک: فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۱۹۷/۲-۲۵؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۲۰۰-۲۰۲).

۳۵. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۳۶. سوره نساء، آیه ۱۲۷.

۳۷. نک: نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب درباره صلح، در: ایواغلی: ۱۵۵-۱۵۶؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۲۷۳-۲۷۶.

۳۸. در این باره همچنین، نک: عالم‌آرای شاه طهماسب، ۱۳۷۰: ۱۴۹-۱۵۰؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۵۲۸/۲.

۳۹. سوره حجرات، آیه ۲.

۴۰. سوره الرحمن، آیات ۲۸-۲۷.

۴۱. صدراعظم عثمانی که به تحریک اولامه سلطان تکه‌لو تحرکاتی را برای تصرف کشور ایران انجام داد (خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۱۲، ۱۱۷-۱۱۹؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۰: ۴۰۱/۲-۴۰۳، ۴۰۶-۴۱۰).

۴۲ شرح این سفر را کاتبی در سفرنامه خود آورده‌است. کاتبی، سیدی علی، *مرآت‌الممالک*، ترجمه محمود تفضلی و علی گنج‌لی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵.

۴۳ برای آگاهی از مجموعه نامه‌های سلیمان، سلیم، محمدپاشا وزیر سلیمان و للامصطفی به شاه طهماسب درباره بایزید (جهت تقویت اساس صلح فیما بین و تداوم روابط دوستانه) و نامه‌های شاه طهماسب به آنها، نک: فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۲/۲۳-۵۱؛ ایواغلی: ۱۵۰-۱۵۵ و ۱۶۱-۱۹۱؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۳۵۶-۴۲۸؛ همچنین، روملو، ۱۳۸۴: ۳/ ۱۴۱۰-۱۴۲۹؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۴۰۱-۴۰۴، ۴۰۶-۴۰۹، ۴۱۷-۴۲۰، ۴۳۱-۴۳۳؛ «القصه که صلاح کافه عباد در تسلیم نمودن سلطان بایزید و اولاد بود و سد باب نزاع با خوندگار و فتح ابواب اصلاح و ملاحظه روزگار و بدین سبب وسیله اسباب نظام و صلاح اهل عالم...» (قمی، همان: ۴۳۳)؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۹۲-۱۹۷؛ *عالم‌آرای شاه طهماسب*، ۱۳۷۰: ۱۵۶-۱۵۹؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۱۶-۲۱۹.

۴۴ در نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان تصریح شده که اسماعیل میرزا با قرار صلح با عثمانی مخالف بود، اما شاه به دلیل خسارات فراوانی که در لشکرکشی‌ها بر مردم وارد می‌شد، تلفات انسانی دو طرف، تاراج‌ها و یغماهایی که بر اموال مسلمانان رخ می‌داد، نابودی شهرها و اماکن و غیره، تمایل به صلح نشان داد. شاه طهماسب پس از دریافت نامه‌ای از سلطان عثمانی که تمایل صلح‌طلبی او را به ضعف و عجز در برابر نیروی عثمانی تلقی کرده بود، بسیار برآشفته شد و نامه مفصل و شدیدالحنی به سلطان نوشت و ضمن سرزنش او، دلایل صلح‌طلبی‌اش را، در همان مواردی که گفته شد، برشمرده‌است (نک: ایواغلی: ۱۳۶-۱۵۰؛ نوایی، ۱۳۶۸ ب: ۲۰۳-۲۳۷).

۴۵. سوره نساء، آیه ۱۰۰.

۴۶. سوره بقره، آیه ۴۰.

۴۷. سوره اسراء، آیه ۳۴؛ سوره نحل، آیه ۹۱؛ سوره فتح، آیه ۱۰؛ سوره بقره، آیه ۷ و ۲۷.

۴۸. این سفیر با هزار نفر قزلباش و تحف و هدایای بسیار به استانبول وارد شد، اما سلطان عثمانی دستور داد سفیر و همراهانش را به بردگی گرفتند. سفیر چند سال در آنجا متوقف بود. همراهانش در اثر ابتلا به طاعون درگذشتند (سلانیکلی، ۱۳۸۹: ۲۴۷، ۲۶۲؛ نیز ریاحی، ۱۳۶۸: ۳۷-۳۸؛ پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۵۰/۲، ۱۵۰/۸).

۴۹. نامه دیگری به همین مضمون به حکام داغستان در تحریک آنان علیه صفویه و آماده داشتن نیروهایشان در منشآت فریدون بیگ (۱۲۷۴: ۲/۳۰۶-۳۰۷) موجود است. نامه‌های متعدد دیگری که تاریخ آن‌ها مشخص نیست نیز وجود دارد که به امرای گرجستان، حاکم کارتیل، باشی آچوق و دادیان و غیره نوشته شده و از ضرورت قلع و قمع قزلباش بدمعاش و دفع شر و بدعت سخن به میان آمده‌است (نک: همان: ۳۰۴-۳۱۴).

منابع

- آقابخشی، علی (۱۳۷۹)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار.
- ابوبکر بن عبدالله (۱۳۸۷)، تاریخ عثمان پاشا (شرح یورش عثمانی به قفقاز و آذربایجان و تصرف تبریز) ۹۹۶-۹۹۳ ق، به کوشش یونس زیرک، ترجمه نصرالله صالحی، تهران، طهوری.
- ارفعی، عالیه و محمود مسائلی (۱۳۷۱)، جنگ و صلح از دیدگاه حقوق و روابط بین‌الملل، تهران، وزارت امور خارجه.
- اسپناقچی پاشا زاده، محمدعارف (۱۳۷۹)، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، به کوشش رسول جعفریان، قم، دلیل.
- استرآبادی، حسن بن مرتضی حسینی (۱۳۶۶)، از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، علمی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۴)، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود (۱۳۷۳)، تقاوه‌الآثار فی ذکرالآخیر، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، علمی و فرهنگی.
- امینی هروی، امیرصدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳)، فتوحات شاهی، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی (۱۳۷۰)، تاریخ عثمانی، ج ۲، ترجمه وهاب ولی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابواغلی، حیدربن ابوالقاسم، مجمع‌الانشاء = جامعه مراسلات اولوالالباب، نسخه خطی شماره ۱۰۷۱، تهران، کتابخانه ملی.
- بدلیسی، حکیم‌الدین ادریس، سلیم‌نامه، نسخه خطی، موزه بریتانیا، ش Add-۲۴۹۶۰.
- بدلیسی، شرف‌خان (۱۳۷۷)، شرفنامه: تاریخ مفصل کردستان، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، تهران، اساطیر.
- برزنونی، محمدعلی (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، «اسلام اصالت جنگ یا اصالت صلح؟»، حقوق بین‌المللی، دوره ۲۲، ش ۳۳: ۷۳-۱۵۷.
- برکوویچ، جاکوب و دیگران (بهار ۱۳۷۸)، «برخی مسائل نظری و روندهای تجربی در مطالعه میانجی‌گری موفق در روابط بین‌الملل»، ترجمه محمدجعفر جوادی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، ش ۴۳: ۱۰۵-۱۳۱.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۷۷)، شاه تهماسب اول، تهران، انتشار.

- پچوی، ابراهیم (۱۲۸۳)، تاریخ پچوی، استانبول، دارالصناعه عامره.
- پورگشتال، یوزف فون هامر (۱۳۶۷)، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به‌اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، زرین.
- ثابتیان، ذبیح‌الله (۱۳۴۳)، اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه، تهران، ابن‌سینا.
- جنابدی، میرزابیگ حسن (۱۳۷۸)، روضه‌الصفویه، به‌کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- چنکینسون، آنتونی (۱۳۹۶)، سفرنامه، در: سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران، ترجمه ساسان طهماسبی، قم، مجمع ذخائر اسلامی با همکاری کتابخانه و موزه ملی ملک.
- جوادی ارجمند، محمدجعفر و مهدی متین‌جاوید (بهار ۱۳۸۷)، «بررسی نقش حل‌وفصل منازعه در روابط بین‌الملل»، سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، دوره ۳۸، ش ۱: ۱۵-۳۸.
- خواندمیر، امیرمحمود (۱۳۷۰)، تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، تصحیح محمدعلی جراحی، تهران، گستره.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۵۳)، تاریخ حبیب‌السیر، تصحیح زیرنظر محمد دبیرسیاقی، چ ۲، تهران، خیام.
- خورشاه‌بن قبادالحسینی (۱۳۷۹)، تاریخ ایلچی نظام‌شاه، تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانهدا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- دالساندری، وینچنتو (۱۳۸۱)، سفرنامه، در: سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چ ۲، تهران، خوارزمی.
- روملو، حسن‌بیگ (۱۳۸۴)، احسن‌التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، اساطیر.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۶۸)، سفارتنامه‌های ایران: گزارش‌های مسافرت و مأموریت سفیران عثمانی در ایران، تهران، توس.
- ساری‌کایا، م. صفوت (۱۳۹۲)، «مناسبات ایران و عثمانی از منظر دین و سیاست»، ترجمه داود وفایی، تاریخ روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی، به‌کوشش نصرالله صالحی، تهران، طهوری، ۲۸۷-۳۰۸.
- سلانیکی، مصطفی‌افندی (۱۳۸۹)، تاریخ سلانیکی، ترجمه از ترکی عثمانی حسن‌بن علی، تصحیح و ترجمه نصرالله صالحی، تهران، طهوری.
- شیرازی نویدی، عبدی‌بیگ (۱۳۶۹)، تکمله‌الخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، نی.
- صفوی، طهماسب (۱۳۶۳)، تذکره شاه طهماسب، مقدمه امرالله صفری، تهران، شرق.
- عالم‌آرای شاه اسماعیل (۱۳۸۴)، تصحیح اصغر منتظرصاحب، چ ۲، تهران، علمی و فرهنگی.
- عالم‌آرای شاه طهماسب (۱۳۷۰)، به‌کوشش ایرج افشار، بی‌جا، دنیای کتاب.
- فریدون‌بیگ، احمد فریدون توقیعی (۱۲۷۴ ق)، منشآت السلاطین، استانبول، بی‌نا.

قزوینی، یحیی‌بن عبداللطیف (۱۳۸۶)، *لب‌التواریخ*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

قمی، قاضی احمد الحسینی (۱۳۸۳)، *خلاصه‌التواریخ*، چ ۲، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران. معین، محمد (۱۳۷۱)، *فرهنگ فارسی*، چ ۸، تهران: امیرکبیر.

منجم یزدی، کمال‌بن جلال (۱۳۹۷)، *زیده‌التواریخ*، تحقیق و تصحیح غلامرضا مهدوی راونجی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

منشی، اسکندریبگ (۱۳۷۷)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب. منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸)، *جواهرالآخبار*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران، میراث مکتوب. مؤیدثابتی، علی (۱۳۴۶)، *اسناد و نامه‌های تاریخی از اوائل دوره‌های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی*، تهران، طهوری.

نوبی، عبدالحسین (۱۳۷۰)، *ایران و جهان از مغول تا قاجاریه*، چ ۳، تهران، هما. نوبی، عبدالحسین (۱۳۶۸ الف)، *شاه اسمعیل صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی)*، چ ۲، تهران، ارغوان.

نوبی، عبدالحسین (۱۳۶۸ ب)، *شاه طهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی*، چ ۲، تهران، ارغوان.

نوبی، عبدالحسین (۱۳۶۷)، *شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی*، چ ۳، تهران، زرین.

واله اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۲)، *خلدیرین*، به‌کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۷۵)، *تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی*، تهران، وزارت امور خارجه.

Allouche, Adel (1983), *The origins and development of the Ottoman-Safavid Conflict(1500-1555)*, Berlin

Asrar, Ahmet (1972), *Kanuni Devrinde Osmanlilarin Dini Siyaseti ve Islam*, Istanbul.

Kirzioglu, Fahrettin (1976), *Osmanlilar in Kafkas- Elleri ni Fathi*, Ankara, Sevinc Matbaasi.

Kutukoglu, Bekir (1962), *Osmanli- Iran Siyasi Munasebetleri 1578-1590*, Istanbul, Edebiyat Fakultesi Matbaasi.

Yurdaydınr, H. Gazi (1976), *Islam Tarihi Dersleri*, Ankara.